



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های اعتقادی

کتاب ششم



فهرست مطالب

- شبهه ۱: آیا خدای قادر می‌تواند سنگی بیافریند که خودش هم نتواند بلند کند؟ ۳
- شبهه ۲: در مورد دلایل و لزوم جهان آخرت (معاد) توضیح دهید؟ ۴
- شبهه ۳: آیا فقط مسلمانان و در میان آنها فقط شیعیان به بهشت می‌روند؟ ۵
- شبهه ۴: آیا صفات خدا مخلوق خدا هستند و یا جزو ذات او هستند؟ لطفاً پاسخ دقیق و کامل دهید. ۷
- شبهه ۵: می‌گویند: معرفت، ایمان و محبت باید قلبی باشد و ضرورتی به این اعمال نیست و اینها ریا می‌شود؟ ۸
- شبهه ۶: [بحث رایج دانشجویی] - آیا خدا ما را خلق کرده است یا خود مخلوق ذهن ماست؟ ۱۰
- شبهه ۷: برادران اهل سنت می‌گویند: چرا شیعیان «ولایت و امامت» را از اصول می‌دانند، با این که در قرآن نیامده و فقط از توحید و معاد به عنوان ارکان یاد شده است. ۱۲
- شبهه ۸: در دانشگاه بحث در خصوص «اثبات وجود خدا» بسیار می‌شود، چند دلیل متقن می‌خواهیم؟ ۱۴
- شبهه ۹: در کجای قرآن آمده است که پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است و همگان باید به دین او بگروند؟ عاقبت ادیان دیگر در صورت باقی ماندن به دین خود چگونه است؟ ۱۶
- شبهه ۱۰: منظور از صراط مستقیم (راه راست) چیست؟ و مگر خدا انسان را به سوی انحراف نیز می‌برد که از او می‌خواهیم ما را به صراط مغضوبین و ضالین هدایت نکند؟ ۱۸
- شبهه ۱۱: من می‌گویم که خدایی نیست و عالم هستی همین‌طوری به وجود آمده، شما ثابت کنید که خدا و خالق هست؟ ۲۰
- شبهه ۱۲: بسیار مطرح می‌کنند که علت مسلمانی ملت ایران، حمله ی اعراب به ایران است! پاسخ استدلالی شما چیست؟ ۲۲
- شبهه ۱۳: اگر خداوند متعال عادل است، چرا همه چیز را مساوی تقسیم نمی‌کند؟ چرا وقتی می‌داند صبرمان کم است، امتحان‌های سختتر می‌نماید و چرا ...؟ ۲۴
- شبهه ۱۴: از سوئی خداوند می‌فرماید «مَنْت» نگذارید و خود دهنده‌ی بی‌مَنْت است و از سوی دیگری «مَنْان» یکی از نام‌های خداست و در برخی از آیات مَنْت می‌گذارد؟ ۲۶
- شبهه ۱۵: اگر خدا عادل است، پس چرا در مقابل گناه کسی، فرزند او را می‌برد پیش خودش و خانواده را در سختی قرار می‌دهد؟ خانواده چه گناهی دارند که باید رنج بکشند؟ ۲۷
- شبهه ۱۶: در مورد «حبط - باطل شدن اعمال» توضیح دهید. آیا به نوعی ظلم نیست؟ ۲۸
- شبهه ۱۷: خدا همه جا هست و در سوره «الذاریات، ۴۷» بیان شده که خلقت را دائماً وسعت می‌بخشد، آیا حضور در محل خلقت جدید مستلزم حرکت خدا نیست؟ ۳۰
- شبهه ۱۸: چرا خدا انسان را از خاک و آب (کِل) آفرید و سپس به او روح دمید و ...، مگر نمی‌توانست مستقیم به او امر کند «کُن - باش» و او «بود» شود؟ آیا خدا نیازی به این اسباب داشت؟ ۳۱

شبهه ۱۹: با توجه به این که مذهب رسمی ما قبل از صفویه تشیع نبوده و به زور شاهان شیعه شدیم، چرا همواره ادعای حقانیت در مذهب خود می‌کنیم؟ اگر چنین نیست، لطفاً مجاب کنید که به زور شیعه نشدیم. ۳۲

شبهه ۲۰: برخی (در سایت‌ها) می‌گویند: خداوند خودش دیکتاتور است که دستوراتی می‌دهد و می‌گوید اگر بندگی و اطاعت مرا نکنید به بدترین عذاب‌ها دچار می‌شوید(!؟)..... ۳۳

شبهه ۲۱: از کجا بفهمیم که امام زمان^(ع) وجود دارد؟ ۳۵

شبهه ۲۲: آیا محدودیت در وجود خدا دال بر نیازمندی اوست، چرا؟ فرق توحید واحدی و توحید احدی چیست؟ ۳۷

شبهه ۲۳: در سوره الاعراف آیه ۳ تأکید شده «لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ - جز او اولیای دیگر [سایر مدعیان ولایت] را پیروی نکنید.» آیا این آیه به اهل بیت^(ع) نیز صدق می‌کند؟..... ۳۸

شبهه ۲۴: این شبهه بسیار رایج شده که «خداوند ارحم الراحمین است، همه گناهان را می‌بخشد و بندگان را عذاب نمی‌کند. این آخوندها عذاب جهنم و ... را از خودشان می‌گویند». لطفا توضیحی روشن و مستدل بفرمایید. ۴۰

شبهه ۲۵: کدام آیات قرآن و یا احادیث و روایات در تشیع و تسنن به «رجعت» استناد دارد؟ ۴۲

شبهه ۲۶: در سایتی که مخالف همه ی ادیان است آمده بود: «من وقتی کار خوبی می‌کنم احساس خوبی دارم و وقتی کار بدی می‌کنم عذاب وجدان دارم و این دین من است» جواب چیست؟ لطفاً به صورت مستدل و منطقی پاسخ دهید. ۴۴

شبهه ۲۷: در سایت ضددین آمده بود: «دین بهترین وسیله برای ساکت نگه داشتن عوام است» پاسخ چیست؟ ۴۶

شبهه ۲۸: آیا این که در سایت‌های ضددین مطرح می‌کنند «وجود خدا را با علم نه می‌توان رد کرد نه می‌توان ثابت کرد و طبق این گفته میتوان گفت که عقل آدمی خدا را قبول ندارد» درست است؟ ۴۸

شبهه ۲۹: دلایلی که در رد وجود خدا می‌آورند را مختصر بیان نمایید. آیا فلاسفه ما با آنها بحث کرده و موفق هم شده‌اند؟ می‌گویند نظم عالم فیزیکی است و دلیلی بر اثبات وجود خدا نیست. (تکرار به دلیل تقاضا) ۵۰

شبهه ۳۰: رحمت خدا بر غضبش غلبه دارد و نیز یأس از رحمت بخشوده نمی‌شود به چه معناست؟ ۵۲

شبهه ۱: آیا خدای قادر می‌تواند سنگی بیافریند که خودش هم نتواند بلند کند؟ (۲ دی ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: این نوع پرسش از قدیم میان دهریون (ماده‌گراها یا همان ماتریالیست‌های امروز) رایج بوده و گمان می‌کنند که دیگر سؤال بی پاسخی مطرح کرده و می‌کنند. چرا که به گمانشان اگر گوینده پاسخ دهد «نمی‌تواند»، می‌گویند «پس قادر نیست» و اگر بگویند «می‌تواند»، باز ناقص قدرت الهی است.

نکته‌ی انحرافی مخفی در این قبیل سؤال‌ها به ضعف علمی طراح سؤال به مبانی اصول فلسفه، منطق و کلام از یک سو و عدم شناخت خداوند و تمثیل و تطبیق و تشبیه او به خود برمی‌گردد. لذا متوسل به سفسطه می‌گردند. به عنوان مثال نمی‌دانند که سؤال از امر محال «باطل و غلط» است و سؤال غلط نیز پاسخ صحیح ندارد. یا مثلاً نمی‌دانند دور تسلسل باطل است و سؤالی که مستدل به آن گردد نیز باطل می‌شود و سؤال باطل نیز یعنی سؤالی که «عقل» ساختار آن را به دلیل تناقضاتش نمی‌پذیرد تا پاسخی برای آن ارائه دهد.

در اعصار گذشته این قبیل سؤالات بیشتر مطرح بود و حتی برای ائمه‌ی اطهار^(ع) نیز چنین سؤالاتی را مطرح می‌کردند. شخصی (دهری - ماده‌گرا) به امام صادق^(ع) عرض کرد: آیا خداوند می‌تواند دنیا را در تخم مرغی جای دهد، طوری که نه آن کوچک و نه این بزرگ شود؟ خوب این سؤال باطل بود. چرا که نظام خلقت بر این است که به هر چه مثل خودش اضافه شود، بزرگتر می‌شود. چرا که نظام خلقت عالم هستی براساس علم و حکمت قابل شناخت و فهم است و قدرت خدا بر تحقق آن تعلق گرفته و نه بر نقض آن و ... - لذا حضرت امام^(ع) ضمن آن که توضیح می‌دهند که سؤال غلط است، می‌فرمایند: اما باز هم از همان راهی که گمان کردی می‌توانی بر ما احتجاج کنی پاسخت را می‌دهم. سپس [چون سائل ماده‌گرا بود] فرمود: چند حس داری، بشمار؟ عرض کرد پنج حس و شمرد. فرمود: با کدام حس می‌بینی؟ گفت: چشم. فرمود: اندازه‌ی نقطه‌ی بینایی چقدر است؟ گفت: یک عدس (عدسی چشم). فرمود: بگو چه می‌بینی؟ گفت: شما را، خودم را، این مکان را، کوه‌ها، دریاها، آسمان و ماه و خورشید را و ... فرمود: آن که این همه را در یک عدس جای داده طوری که نه آن بزرگ شود و نه این کوچک، آن کار را هم می‌تواند. (اصول کافی، جلد ۱)

و اما در مورد سؤال سنگ نیز دقت فرمایید که خداوند متعال از صفات ذاتی و نیز از صفات افعالی بخوردار می‌باشد. صفات ذاتی مثل این که خداوند متعال حی، علیم، حکیم و قادر است و صفات افعالی [که به خلقتش تعلق می‌گیرد] مثل خلاقیت، رزاقیت، مالکیت، ربوبیت و ... می‌باشد. و معنا ندارد که فعل او (خلقت سنگ بزرگ) ناقص وجود او (قدرت) گردد.

همان‌طور که در ابتدا بیان شد، خدا را با خود تشبیه و تمثیل می‌کنند، لذا دقت نمی‌کنند که اساساً خداوند متعال چیزی را بلند نمی‌کند که بتواند یا نتواند و این سؤال از پایه و نیز از جمیع جهات غلط است.

وجود او هستی محض است و نه یک ماهیتی مانند انسان، یا حیوان یا ملائک یا ابزار تا چیزی را بلند کند یا نکند. همه چیز براساس علم، حکمت و قدرت او خلق شده است و تحت سیطره و قدرت اوست و همه چیز تجلی وجود اوست و هستی چیزی بر خدای متعال برتری نمی‌یابد که سبب نابودی او «مثل نابودی قدرت» گردد و معنا ندارد که هستی محض یک تجلی بنماید که هستی او را نقض کرده و به نیستی مبدل نماید.

شبهه ۲: در مورد دلایل و لزوم جهان آخرت (معاد) توضیح دهید؟ (۶ دی ۱۳۹۰)

«**ایکس - شبهه**»: برای اثبات تداوم حیات که از آن به جهان آخرت یا همان معاد یاد می‌کنیم نیز مانند توحید دلایل بسیار عقلی، فطری و نقلی (آیات و روایات) وجود دارد که در این مختصر حتی مجالی برای طرح برخی از اهم آنها نیز وجود ندارد.

اما در ابتدا توجه به یک نکته بسیار ضروری است. مقوله‌ی «معاد» و یا به تعبیری دیگر هدف و مقصد، همیشه پس از روشن شدن «مبدأ» مطرح است. لذا اگر برای صاحب اندیشه و محقق مسئله‌ی «مبدأ» آفرینش که الله جل جلاله هست روشن نشده باشد و بدان اعتقاد و باوری نداشته باشد، بحث از معاد بی‌معناست و نتیجه‌ای نخواهد داشت.

الف - بالتبع کسی که به مبدائیت الله جل جلاله شناخت پیدا کرد و ایمان آورد، می‌داند که او علیم و حکیم است. لذا حتی انسان علیم و حکیم کار عبث و بیهوده نمی‌کند چه رسد به خداوند متعال. لذا در آیات متعددی تصریح فرمود که این عالم خلقت، عبث، پوچ، بازیچه و باطل خلق نشده است و این فقط کفار هستند که چنین گمانی دارند. یعنی همان‌هایی که «مبدأ» آفرینش را نشناخته یا قبول نمودند:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص، ۲۷)

ترجمه: و پنداشتند که ما آسمان و زمین را به باطل آفریدیم و حال آن که چنین نبود و این پندار کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کافران از آتش.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (المؤمنون، ۱۱۵)

ترجمه: آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟

پس اگر خالق حکیم خلاق را آفرید، معلوم است که آن را هدفدار آفریده است و حال که آفرینش هدفدار آفریده شده است، معلوم می‌گردد که به سوی هدفش رهسپار خواهد بود و باز معلوم است که هدف فنا به معنای نابودی نمی‌باشد، چرا که این به مثابه‌ی همان کار عبث و بیهوده خواهد بود. بلکه حیات و بقای ابدی وجود خواهد داشت که این خود دلیل دیگری بر تداوم حیات پس از مرگ و معاد می‌باشد.

ج - هدف‌گذاری انسان‌ها یا سایر موجودات به خاطر نقص وجودی و نیاز آنهاست که با رسیدن به هدف مرتفع شده و به کمال می‌رسند. اما برای خداوند متعال که هستی و کمال محض است، هدف‌گذاری به منظور رسیدن به نتیجه‌ای که از او رفع نیاز نموده و سبب تکاملش گردد، معنا و جایگاهی ندارد، حتی فایده رساندن به مخلوقات نیز به عنوان هدف نهایی از خلقت معنا و مفهومی نخواهد یافت، بلکه عالم هستی تجلی ذات مقدس حق تعالی می‌باشد که هستی محض است و برای هستی محض هدفی والاتر و کاملتر از خودش وجود ندارد، لذا رسیدن مخلوق به هدف [کمال]، فقط با بازگشت به سوی او محقق می‌گردد و از همین رو یکی از اسامی حیات اخروی «معاد» است. یعنی «عود و بازگشت». و بازگشت چنانچه از نامش پیداست، به سوی «مبدأ - الله» می‌باشد. «انا لله و انا الیه راجعون».

د - اگر خداوند حکیم و عادل به انسان عقل، شعور، منطق، اراده و اختیار داد و نیز برای هدایتش انبیاء را با دلایل روشن و کتاب گسیل داشت، معلوم می‌شود که ایجاب حکمت و عدلش، یکسان نبودن آدمیان در تقرب به هدف [معبود] است. بلکه هر کس باید به اندازه‌ی همتش تلاش کند و به مقصد راهی که رفته برسد. که این خود حیات اخروی، معاد، رسیدن به نتیجه‌ی ایمان و عملکرد را ضروری می‌سازد.

و البته صدها و هزاران دلیل عقلی و نقلی دیگر نیز جود دارد.

شبهه ۲: آیا فقط مسلمانان و در میان آنها فقط شیعیان به بهشت می‌روند؟ (۲۱ دی ۱۳۹۰)

«**ایکس - شبهه**»: این سؤال به انحراف متفاوت در سایت‌هایی که فعالیتشان به دین‌زدایی اختصاص دارد، مطرح شده است. از سرنوشت ادیسون گرفته تا کافری که خیر است و ... سؤال و شبهه‌پراکنی کرده‌اند! کاربران گرامی نیز انواع آنها را به این پایگاه ارسال داشته‌اند که پاسخ‌های متعددی نیز ایفاد گردیده است که اگر در بخش جستجو کلمات مربوط مانند «ادیسون - خیر - بهشت - شیعیان و ...» درج و کلیک شود، قابل دسترسی و مطالعه خواهد بود. اما در این بخش نیز به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - بسیاری از کسانی که نام اسلام و تشیع را بر خود نهاده‌اند نیز به بهشت نمی‌روند. معاویه، شمر، خولی، مأمون، هارون و بسیاری از مفسدین و جنایتکاران معاصر نیز ادعای اسلام و بعضاً تشیع داشته و دارند و حتی بسیاری از صاحبان باطن خبیث و ظاهر آراسته نیز به جهنم می‌روند. از امام علی^(ع) و امام حسین^(ع) نقل است که فرمودند: خداوند متعال راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

ب - دقت شود که بهشت، سیب و گلابی یا آب، برق، تلفن، یارانه و یا در نهایت مسکن نیست که معترض شویم چرا به این گروه می‌دهند و به آن گروه نمی‌دهند؟ یا چرا به یک گروه خاص می‌دهند و به سایرین نمی‌دهند؟!

بلکه همان‌گونه که زمین جایگاه گیاهان، جانوران و سایر جانداران و از جمله انسان است، بهشت نیز جایگاه مقربین درگاه الهی است. یعنی جایگاه موحدین - مؤمنین و عاملین به عمل صالح.

پس هر کس به خدای واحد و احد معرفت و ایمان داشته باشد، به معاد، حساب و کتاب و ثواب و عقاب ایمان داشته باشد، به خدا شرک نرزد و یا کافر نگردد، اوامر او را اطاعت کند و نه دعوت شیاطین از نوع جنیان و انسان‌ها و یا فرامین هوای نفس را، و هر کس عمل صالح انجام دهد، به بهشت می‌رود.

ج - بهشت و جهنم، نتیجه‌ی چگونگی ایمان و عمل انسان در طول حیات و زندگانی در دنیا است. و حاکم، قاضی، داور و گزینش‌کننده و حکم‌دهنده نیز همان کسی است که عالم هستی و از جمله انسان و قوانین عمل و نتیجه‌ی عمل و نیز بهشت و جهنم را خلق کرده است و شرایط رسیدن به رشد، کمال و مقام قرب خودش را بیان نموده است.

بدیهی است که نزد عقل سلیم یک انسان نیز روندگان به هر سمت و سویی، به یک هدف و نقطه‌ی واحد و مشابهی نمی‌رسند و عالم و جاهل - عادل و ظالم - کافر و مؤمن - مشرک و موحد و در نهایت اهل عمل صالح و مفسد و تبه‌کار یکسان نیستند، چه رسد نزد خداوند حکیم و عادل. لذا فرمود:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (الرعد، ۱۶)

ترجمه: بگو پروردگار آسمان‌ها و زمین کیست؟ بگو خدا است، بگو پس چرا غیر او را اولیاء گرفته‌اید، با این که ایشان اختیار سود و زیان خویش را ندارند، بگو آیا کور و بینا یکسان است؟ و آیا ظلمات و نور یکسان است؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار داده‌اند (و) همانند خلقت خدا خلقتی کرده‌اند؟ و خلقت‌ها به نظر ایشان در هم شده است؟ بگو خالق همه چیز خداست، و او یگانه و مقتدر است.

د - گاهی کثرت کفار، مشرکین، منافقین و اهل فسق و فجور و جنایت، انسان را به تعجب وامی‌دارد و شیطان و شیاطین نیز القاء می‌کنند که «آیا یعنی این همه انسان به جهنم می‌روند؟!» خداوند متعال خود صاحبان خرد را مخاطب قرار داده و پاسخی منطقی و حکیمانه به این شبهه می‌دهد، چرا که هر عقل و منطقی می‌پذیرد که نباید نتیجه و جایگاه همگان، با هر باور و عملی که دارند، نزد خداوند متعال یکسان باشد.

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

(المائدة، ۱۰۰)

ترجمه: بگو [ای محمد] هرگز پاک و ناپاک مساوی نیستند هر چند زیادی ناپاکان شما را به تعجب وادارد، پس ای خردمندان از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.

پس اگر کسی به جای خدای واحد، احد و بدون مثل و مانند، معتقد شد که خدا سه تاست و «اب، ابن و روح القدس» هر سه یکی و خدا هستند و در نهایت نیز خدایش را به صلیب کشیده شده دانست، یا کسی معتقد شد که موسی یا عزیر^(ع) پسران خدا هستند، یا در کتابش آورد که خدا پایین آمده و با پیامبرش داود^(ع) کشتی گرفته است، یا معتقد شد که خدای روشنایی و سپیدی و خدای تاریکی و خاموشی متفاوت است و این دو خدا همیشه با یکدیگر در نزاع بوده و صبحها او غالب می‌گردد و شبها این، یا کسی [مانند سلفی‌ها و وهابی‌ها] بر این باور شد که خداوند متعال جسمی مانند بشر، منتهی بسیار بزرگتر دارد، یا کسی به پیامبر خدا ایمان نیاورد و یا مدعی ایمان شد اما تابع او نگردید، یا کسی به گناه، فسق، فجور، جنایت و ... خو کرد و بندهی هوای نفس خود شد، در بهشت جایگاهی ندارد.

حال اگر گفتند این صفات، مشخصات و شاخصه‌هایی که بیان شد، فقط به مسلمین و در میان آنها به شیعیان صدق می‌کند، معلوم می‌شود که خودشان نیز می‌دانند که صراط مستقیم کدام است؟ و با شانتاژ و ضدتبلیغ نیز حکمت، عدالت و رحمت خداوند متعال و سبحان متغیر نشده و قوانین حکیمانه‌ی خلقت نیز مبدل نمی‌گردد.

شبهه ۴: آیا صفات خدا مخلوق خدا هستند و یا جزو ذات او هستند؟ لطفاً پاسخ دقیق و کامل دهید.

(۳۵ دی ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: هر دو فرض صورت مسئله نادرست است، بلکه خداوند متعال اصلاً «صفت» ندارد که بخواهد مخلوق و یا جزو ذات باشد و مرکب نیست که بخواهد اجزا داشته باشد. این بیانات همه با وحدانیت ذات مقدس و نیز نگرش توحیدی منافات دارد. این که گفته می‌شود: صفات خدا، یا صفات ثبوتیه یا صفات سلویه و ... همه برای تفهیم مطلب به خودمان و مخاطب است، وگرنه صفت و موصوف از مشخصه‌های مخلوق است و نه خالق.

در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه، بیان مشروحی در توحید از حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درج و ثبت شده است که می‌فرماید: «اول دین شناخت و معرفت [او] است و کمال شناخت در تصدیق اوست، و کمال تصدیق او توحید است، و کمال توحید اخلاص برای اوست و کمال اخلاص، نفی صفات از اوست. چرا که هر صفتی [به صفت بودنش] شهادت می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی [به موصوف بودنش] شهادت می‌دهد که غیر از صفت است. پس هر کس برای خداوند سبحان صفت قائل گردد، برای او قرین [مانند، کامل کننده و ...] جسته است و هر کس برای او قرین بجوید، او را دو تا (مرکب) دیده و هر کس او را دو تا ببیند، او را تجزیه کرده [چون مرکب قابل تجزیه است] و هر کس او را تجزیه کند، به او جاهل است...».

آنچه که ما تحت عنوان «صفات» الهی یاد می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم از صفات خدا این است که رحمان و رحیم یا علیم و سمیع است، همه «اسم»های اوست و اسم یعنی «نشانه» و نشانه‌ی یک چیز حتماً غیر از خود آن است. اگر گفته شد که آیت‌الله، دکتر، مهندس، شهید و ... اسم هستند، معلوم است که غیر از ذات می‌باشند و نشانه‌های آن ذات هستند. لذا اگر مثلاً بیان شد استاد شهید، آیت‌الله مرتضی مطهری، پنج نشانه که معرف ذات است از او معرفی شده است. و بدین ترتیب می‌فهمیم که او «استاد» بوده، «آیت‌الله» بوده، «شهید» بوده و اسم کوچکش مرتضی و اسم فامیلش مطهری است، اما همه یک نفر است.

اسم‌های خداوند متعال نیز همین‌طور است. وقتی می‌گوییم او رحمان، رحیم، علیم، حی، قیوم و ... می‌باشد، به اسم‌ها و نشانه‌هایش که معرف او هستند اشاره می‌کنیم و همه عین ذات هستند، نه این که جزو ذات باشند و ذات مرکبی از این اجزا باشد.

در مبحث معارف، اسم‌های خداوند [برای معرفت و شناخت بهتر ما] به دو بخش تقسیم شده‌اند، برخی به ذات او اشاره دارند. مانند این که می‌گوییم او «حی، علیم، حکیم، جلیل، فاضل و جمیل است» و برخی دیگر به فعل او اشاره دارند، مثل این که می‌گوییم او «خالق، رازق، رحمان، رحیم، کریم، جواد و قهار» است.

تمامی این اسماء را نیز خداوند متعال خود خلق نموده است. چرا که بیان شد، اسم و نشانه‌ی هر چیزی غیر از خود آن چیز است و هر چیزی به غیر از خداوند متعال، مخلوق اوست و همه‌ی مخلوقات نیز آفریده‌ی او می‌باشند. لذا خداوند متعال اسم‌ها «نشانه»هایش را [نه فقط واژگان، بلکه مفاهیم و نیز مصادیق قابل درک و شناخت آنها] را خلق نمود تا بندگانش بتوانند به واسطه‌ی این نشانه‌ها او را بشناسند و با او مرتبط شوند و با او و از او بگویند. وگرنه ذات حق تعالی برای خود اسم و نشانه ندارد «لا اسم له و لا رسم له»، و هستی محض به تصرف عقلی و علمی یا تجربی مخلوقش در نمی‌آید که قابل شناسایی باشد، بلکه ذات از طریق نشانه‌هایش [به اندازه‌ی درک و فهم هر کس] قابل شناخت است.

شبهه ۵: می‌گویند: معرفت، ایمان و محبت باید قلبی باشد و ضرورتی به این اعمال نیست و اینها ریا می‌شود؟ (۳۱ دی ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: این شعار را در دوران قبل از انقلاب بسیار در میان مردم رایج کرده بودند و می‌گفتند: «دلت پاک باشد - عمل مهم نیست» و بعد می‌افزودند: «چون نماز جماعت، روزه، حجاب یا ... را دیگران می‌بینند، ریا می‌شود. پس بهتر است انسان ریا نکند».

این گونه شعائر در میان دو قشر کاملاً متفاوت بیشتر رایج بوده و هست. قشر اول از یک سو اصلاً اعتقاد و ایمانی به خدا و اسلام و قرآن و معاد ندارند و از سویی دیگر منحرف کردن مسلمین را در سرلوحه‌ی برنامه‌ها و فعالیت‌های خود قرار داده‌اند و شدیداً در تبلیغ و ترویج این گونه افکار غیرمنطقی می‌کوشند. قشر دوم مسلمان‌های بسیار تنبلی هستند که از یک سو نمی‌خواهند منکر خدا و اسلام و قیامت شوند و از سوی دیگر می‌خواهند هوای نفس خود را اطاعت و بندگی کنند و نه خداوند متعال را! لذا جهت توجیه خود و دیگران و نجات از «وجدان درد» این شعائر را می‌پسندند.

اینک برای روشن شدن این مقوله به چند نکته‌ی ذیل اشاره می‌گردد:

الف - در این مقوله بحث از خدا و ایمان به خدا و ضرورت اعمال است. لذا کسی که مدعی است «ایمان، قلبی است و ربطی به عمل ندارد و اعمال نیز ضرورت ندارد و ...»، باید بیان دارد که این مطلب را از کجا آورده است؟ آیا آن خدایی که گمان می‌کنند در قلب به او ایمان دارند در کتابش چنین فرموده است و یا به آنان چنین وحی شده است؟ این قرآنی که از سوی خدا بر رسول اعظمش (ص) نازل شد، سراسر ضمن تبیین عالم هستی (جهان‌بینی) در مقوله‌ها متفاوت خدانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، ولایت‌شناسی، دشمن‌شناسی، معادشناسی و ... به چه باید کردها و چه نباید کردهای منطبق با حقایق عالم هستی پرداخته است. پس اگر کسی مدعی است که ایمان قلبی کافیست و عمل نمی‌خواهد، باید وحی جداگانه‌ای اخذ کرده باشد.

ب - بله، بی‌تردید جایگاه هر معرفت، محبت، بغض، ایمان، کفر، گرایش و تنفیری قلب است و البته منظور از قلب نیز این ماهیچه‌ای که به صورت تلمبه خون را پمپاژ می‌نماید نیست، بلکه جان آدمی است. لذا آنچه که در ظاهر بروز داده شود، ولی پشتوانه‌ی قلبی نداشته باشد، مانند جسد بدون روح، یا شکل بدون ماهیت و جان می‌ماند و هیچ ارزشی ندارد. اما هیچ گرایش یا تنفر [حب و بغض] قلبی نیز وجود ندارد که در گفتار یا رفتار ظهور و بروز نیابد. مثل این که آدمی کسی را دوست داشته باشد، اما این محبت هیچ‌گاه نه در بیانش متجلی گردد و نه در رفتارش/ یا نسبت به کسی یا چیزی تنفیری داشته باشد، اما نه به زبان آورد و نه در عمل اجتنابی از آن داشته باشد! این ممکن نیست.

پس همه‌ی محبت‌ها و بغض‌ها، ایمان‌ها و کفرها، حتماً در بیان و عمل ظهور و بروز خواهد یافت و علتش این است که آدمی دائم در حال عمل و صدور فعل است و همان [حب و بغض] علت و نیز هدف همه‌ی افعال آدمی است. کسی که دوست دارد دانشمند شود، به دنبال تحصیل علم می‌رود تا به علم برسد. کسی که دوست دارد بدنش قوی شود، به دنبال تقویت بنیه می‌رود تا به قوت برسد، کسی که دوست دارد غنی شود، به دنبال کسب معاش می‌رود تا به غنا برسد، کسی که دوست دارد دیگری را ببیند، راه می‌افتد تا به او رسیده و ببیند ...، لذا خداوند متعال در دعوت بندگان به لقای خودش «محبت» را محور گرفته و می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان بیامرزد که خدا آمرزگار و مهربان است.

در این آیه به وضوح بیان می‌گردد که تنها «محبت» که کار قلب است می‌تواند علت و انگیزه‌ی حرکت گردد و هدف حرکت نیز همان «محبوب» است، اما این باور و کشش قلبی باید ظهور و بروز داشته باشد که در «تبعیت از رسول اکرم (ص)» متجلی می‌گردد. انسان محبتی دارد «حب الله» و فعلی دارد که با تبعیت از

رسول (ص) انجام می‌دهد و خداوند متعال نیز محبتی دارد «یحیبکم الله» و فعلی دارد که بخشش تمامی گناهان محب خود است.

وقتی بیان می‌شود که اگر آدمی چیزی را دوست داشته باشد می‌رود تا به آن برسد و اگر از چیزی خوشش نیاید، تلاش می‌کند تا از او اجتناب و دوری کند، یعنی تجلی گرایش قلبی در عمل. پس کسی نمی‌تواند مدعی شود که گرایش قلبی منفک و کافست و من ایمانم با عملی که انجام می‌دهم مغایر بوده و منافات دارد، و اشکالی هم ندارد.

ج - ریا به عملی نمی‌گویند که دیگران آن را ببینند. اگر چنین باشد نفس کشیدن و غذا خوردن نیز ریا می‌شود، چون همگان آن را می‌بینند و کسانی که چنین ادعاهایی دارند در خودنمایی‌های نفسانی در مقابل دیگران کمترین اهمالی ندارند، اما به نماز یا جماعت و ... که می‌رسد، می‌گویند ریا می‌شود(!؟) بلکه «ریا» عملی است که انسان آن را در مقابل چشم دیگران و برای فریبتان انجام دهد. مثل این که اهل نماز نباشد و برای فریب دیگران نماز بخواند و روزه بگیرد و یا حج رود. نه این که اگر برای خدا اقامه‌ی نماز کرد، در جماعت حاضر شد، در ماه رمضان روزه گرفت، به حج که بیش از یک میلیون شرکت کننده دارد رفت، حجابش را در انتظار رعایت کرد ... و دیگران دیدند، ریا شود.

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۶: [بحث رایج دانشجویی] - آیا خدا ما را خلق کرده است یا خود مخلوق ذهن ماست؟ (۳۱ دی ۱۳۹۰)

«**ایکس - شبهه**»: این بحثی که اکنون در میان برخی محافل و مجامع دانشجویی بدین شکل شعاری مطرح می‌گردد، میثقی بسیار قدیمی است که به ویژه در دوره‌ی گذشته [مدرنیسم]، که بر نفی خدا اصرار داشت بسیار مطرح گردید و البته در این دوره [پست مدرنیسم]، به گونه‌ی دیگری که مختصر توضیح داده خواهد شد، مطرح شده و تداوم می‌یابد.

در این بحث، دو محور «ذهن» و «خدا» مطرح است که هر یک باید به صورت جداگانه و به دور از شعار و با در نظر گرفتن تعاریف یا مشخصه‌های هر کدام مورد مطالعه قرار گیرد.

الف - ذهن: از مهمترین کارهای ذهن، «تخیل» و «تصور» است. پس می‌تواند هر چیزی را، اگر چه بر حقیقتی مبتنی نباشد و بر واقعیتی بیرونی نیز انطباق نداشته باشد، تخیل و یا تصور کند. ذهن می‌تواند از چوب شکلی بسازد و نام آن را خدا بگذارد و یا نسل‌کشی کند و نام آن را «جنگ پیشگیرانه» یا «دموکراسی» یا «تلاش برای حقوق بشر» و ... بگذارد. یعنی هر حقیقت یا واقعیتی را آن طور که می‌خواهد تخیل و تصور کند و اسمی که می‌پسندد را بر روی آن بگذارد. لذا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید که اینها چیزی نیست به جز «اسم»هایی که خودتان و پدرانتان بر آن گذاشتید و منشأیی نیز به جز ظن و گمان «اوهام، تخیلات و تصورات» ذهنی خودتان ندارد.

«**إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى**» (النجم، ۲۲)

ترجمه: این [بت‌ها] جز نام‌هایی که از طرف شما و پدرانتان بر آنها نهاده شده، هیچ حقیقتی ندارند، و خدای تعالی هیچ مدرکی بر الوهیت آنها نازل نکرده، ای پیامبر اینان به جز خیال و پنداری دلخواه را پیروی نمی‌کنند. با این که از ناحیه پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

البته در نظریه‌های جدید پست مدرنیسم، چون دیدند نه وجود خدا را می‌توانند انکار کنند و نه این اعتقاد را می‌توانند از عقل و فطرت مردم بازپس گیرند، انسان را به خداسازی در ذهن دعوت می‌کنند و می‌گویند: این تو هستی که می‌توانی خدایی آن طور که دوست داری در ذهن خود بسازی. مثلاً خدایی که تو را مکلف نکند، خدایی که عقوبتی در نظر نگیرد و ... - که البته این خداسازی ذهنی که نامش را «پست مدرنیسم» گذاشته‌اند، همان گمان‌ها و رفتار بت‌سازان و بت‌پرستان عصر جاهلیت است.

در واقع، این «ایسم»ها که همه مبتنی بر نظریه است و هیچ منشأ علمی به جز گمان نظریه‌پردازان ندارند و به همین دلیل عمر مفید بسیار کوتاهی داشته و سریعاً جایگزین می‌شوند، کار ذهن است، نه خداوند متعال.

بدیهی است خدایی که مخلوق ذهن باشد «مثل: گمان‌ها، ایسم‌ها، یا بت‌ها و ...»، خود مخلوق هستند، پس نه آنها می‌توانند خدا و خالق باشند و نه خداوند متعال مخلوق است. لذا این جمله بندی فقط یک نوع حقه است. بلکه بحث همان بحث قدیمی است که آیا خدایی هست یا نیست؟

ب - خدا: اما مقوله‌ی توحید و خدانشناسی، یک مبحث «عقلی و فطری» در هستی‌شناسی است و نه یک مقوله ذهنی. بحث به «وجود» یا «عدم» برمی‌گردد که اثبات یا نفی آن نیز کار ذهن نیست، بلکه کار عقل است که با برهان و استدلال مبتنی بر بدیهیات اولیه ی عقل صورت می‌پذیرد.

عقل است که اثبات می‌نماید، معلول بی علت، حرکت بی محرک، حدوث بدون محدث، نظم بدون ناظم ... یا به تعبیری دیگر، حیات بدون حی، علم بدون علیم، حکمت بدون حکیم، قدرت بدون قادر، زیبایی بدون زیبا ... و در یک کلام موجود بدون به وجود آورنده نمی‌تواند وجود داشته باشد و چون تجلی هستی محض را می‌بینیم، لابد وجود دارد. به همین دلیل حتی ماتریالیست‌ها [ماده‌گراها] در جستجوی منشأ و مبدأ خلقت می‌گردند، منتهی اصرار دارند که آن را به یک ماده، یا انرژی، یا قدرت، یا انفجار، یا تصادف و ... نسبت دهند. غافل از این که باز دچار دور تسلسل می‌شوند.

بدیهی است اگر حیات، علم، زیبایی، قدرت، حکمت، رأفت، رحمت ... و آنچه «هستی» یا همان «کمال» است در مرتبه‌های گوناگون وجود دارد، و هیچ کدام نیز محدود نیست، و اساساً «بودن» تجلی همین هستی و کمال است، پس لابد حی، علیم، جمیل، قادر، حکیم، رؤوف، رحیم و ... هستی محضی که هیچ گونه نقص و نیستی به او راه نیابد و منزّه «سبحان» از صفات مخلوق باشد نیز وجود دارد. خواه نامش را «الله» بگویند یا «خدا» یا «God» یا هر اسم دیگری.

پایگاه پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات:

www.x-shobhe.com

[پایگاه خبر و عکس ایران \(خبری، تحلیلی، تصویری\)](http://www.iranpn.com)

www.iranpn.com

www.x-shobhe.com

شبهه ۷: برادران اهل سنت می‌گویند: چرا شیعیان «ولایت و امامت» را از اصول می‌دانند، با این که در قرآن نیامده و فقط از توحید و معاد به عنوان ارکان یاد شده است. (۸ اسفند ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: آیات کریمه در قرآن مجید تحت عنوان اصول و فروع دسته‌بندی نشده‌اند.

حکم عقل ایجاب می‌نماید که در تبیین یک مسیر و چگونگی طی نمودن آن، ابتدا باید «مبدأ و هدف» مشخص گردد که اصطلاحات دینی یا فلسفی به آن «جهان‌بینی» نیز اطلاق می‌گردد. چنانچه مکاتب مادی نیز با جهان‌بینی ماتریالیستی (ماده‌گرایی)، ابتدا «مبدأ و هدف» را (ماده‌ی بی‌شعور) معرفی می‌کنند و سپس اصول مبتنی بر آن جهت و چگونه پیمودن مسیر به سوی هدف را بیان می‌دارند که مکاتبی چون: کاپیتالیسم، کمونیسم، فمینیسم، مدرنیسم ... و سایر «ایسم»ها پدید می‌آید و سپس با تناسب به این اصول به بیان فروع (قوانین، بایدها و نبایدها) در عرصه‌های متفاوت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... می‌پردازند.

در کلام وحی و اسلام عزیز نیز مبدأ و هدف به وضوح معرفی شده است. «اَنَا اللَّهُ وَاَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ» بیان همین معناست و آیاتی در اثبات وجود خداوند متعال یا توصیف او و معاد، همین اصل را روشنتر می‌نماید.

اما اعتقاد به «مبدأ و هدف» که در اسلام به آن «توحید و معاد» اطلاق می‌گردد، فقط یک تئوری در حوزه‌ی نظری نیست، بلکه حقیقت هستی و بیان راهی است که باید در عمل طی گردد. یعنی «اعتقاد» و «عمل» توأم است. **«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».**

این اعتقاد و عمل صورت نمی‌پذیرد، مگر با پذیرش اصل «ولایت» الهی. خداوند متعال در آموزه‌های قرآنی می‌فرماید که هیچ انسانی بدون «ولایت» وجود ندارد، منتهی یا ولایت حق را می‌پذیرد و یا ولایت باطل را گردن می‌نهد. چرا که انسان ذاتاً فقیر و محتاج به غیر است و از این رو برای رسیدن به کمال خود «هدف‌گذاری» می‌کند و با ولایت‌پذیری به سوی هدف حرکت می‌کند. اگر هدفش «الله جل جلاله» باشد، تحت ولایت او قرار می‌گیرد و اگر هدفش به غیر از «الله جل جلاله» باشد، از مسیر طبیعی خارج شده (طغیان کرده) و ولایت طاغوت را گردن می‌نهد.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ...» (البقره، ۲۵۴)

ترجمه: خدا سرپرست و کارساز [ولی] کسانی است که ایمان آورده باشند، ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت می‌کند و کسانی که (به خدا) کافر شده‌اند، سرپرستشان طاغوت است که از نور به سوی ظلمت سوقشان می‌دهد ...

پس «ولایت» خود اولین اصل و رکن اعتقادات توحیدی و اسلامی می‌باشد که در قرآن کریم بسیار بدان تصریح شده است و شاید هیچ اصلی به حد «ولایت» و با همین واژه مورد تأکید قرار نگرفته باشد.

اما پذیرش «ولایت» الله جل جلاله نیز فقط در حوزه‌ی نظری نیست، بلکه باید بدان عمل شود و عمل به ولایت، یعنی اطاعت از او. لذا خداوند متعال ولایتش را در ولایت پیامبر اعظم^(ص) متجلی نمود تا از طریق او اوامرش را جهت اطاعت بندگان ابلاغ نمود و به وسیله‌ی او راه رشد را از راه گمراهی روشن نمود. پس فرمود رسول الله^(ص) نیز «ولی» شماست و چون رسول الله^(ص) [اگرچه ولایتش همیشگی است]، برای همیشه در قید حیات نخواهد بود و دلایل دیگر...، ولایت او را در اهل بیتش^(ع) متجلی نمود و فرمود:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (المائده، ۵۵)

ترجمه: جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادا زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند. (حضرت علی^(علیه السلام))

از این رو ولایت‌پذیری و اطاعت از خودش را منوط به ولایت‌پذیری و اطاعت از رسولش^(ص) نمود و اطاعت او را تحقق اطاعت از خودش برشمرد و فرمود:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران، ۱۳۲)

ترجمه: از حکم خدا و رسول او فرمان برید باشد که مشمول رحمت و لطف خدا شوید.

و چون این تجلی و تسری ولایت الهی با رحلت رسولش^(ص) منقطع نمی‌گردد (که در آن صورت توحید و هدایت محقق نمی‌گردد)، چنانچه ولایت را تسری داد، اطاعت را نیز تسری داد و فرمود:

«بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای افرادی که ایمان آورده‌اید! خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت کنید. و اگر درباره ی چیزی به نزاع پرداختید حکم آن را به خدا و رسول واگذار نمائید.

و برای این که مردم با واژه‌ی «امامت» نیز آشنا باشند، آیات بسیاری در این مقوله نازل نمود و در آیه‌ای بلافاصله پس از تصریح بر الوهیت و ربوبیت خود، تأکید نمود که همه ی امور و از جمله اعمال همه‌ی انسان‌ها و اضافه بر آن، آثار اعمالشان را نزد امام مبین (آشکار و زنده) ضبط و ثبت می‌کنم، که خود دلیل بر این است که همیشه باید «ولیّ الله و امامی» باشد:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما مییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

پس اصل و رکن بودن میحث ولایت در «توحید، نبوت و امامت» براساس آیات صریح قرآن کریم روشن شد و می‌ماند میحث مصداق در «امامت». یعنی می گوئیم: بسیار خوب، خدا و رسولش^(ص) را شناختیم و به ولایت آنها ایمان آوردیم و به اطاعتشان گردن نهادیم، اما مصداق «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و نیز ولی امری که فرمود: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا**...» چه شخص یا اشخاصی هستند؟

بدیهی است که نمی‌توانیم از جانب خود برای خداوند متعال «ولیّ و امام» انتخاب کنیم و به او بگوئیم چون ما در شورا یا انتخابات یا وصیت یا براساس قوانین دموکراسی و رأی اکثریت و یا ...، فلانی را انتخاب کردیم، پس تو ولایت خودت را در او متجلی کن و همه‌ی امور را در او به شمارش درآورده و احصاء نما. لذا باید بدانیم و بشناسیم که او چه کسی را به عنوان «ولیّ خودش» معرفی کرده است؟ و چون در این مورد نظرات گوناگون شد و اختلاف نظرها پیش آمد، براساس آیه ی مبارکه ی «**فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...**» [که بیشتر بدان اشاره شد]، به رسول خدا^(ص) مراجعه کرده و از او می‌پرسیم: این «ولایت و امامت» [که خداوند بر پذیرش و اطاعت آنها تصریح و تأکید نموده و شرط ایمان به الله جل جلاله و معاد را سؤال نمودن و اطاعت از او معرفی کرده است]، در چه شخص یا اشخاصی متجلی شده است؟! و ایشان از اولین روز بعثت تا غدیر خم و تا آخرین لحظات حیات در دنیا فرمود: «علی بن ابیطالب^(علیه‌السلام) و آل او». و در اینجاست که شیعه و سنی به وحدت می‌رسند، چرا که هر دو بر این امر اذعان دارند و این حقیقت را در معتبرترین کتب خود ثبت و ضبط کرده‌اند و عقل نیز همین حکم را می‌نماید.

البته تشیع نیز «توحید و معاد» را دو رکن اصلی می‌داند که استواری ایمان بر این دو رکن، مسلتزم اعتقاد به ارکان «نبوت»، «عدالت» و «امامت» می‌باشد.

برخی مطالب مرتبط:

[چرا نام حضرت علی^{\(ع\)} در قرآن کریم نامده تا این همه اختلاف نباشد؟](#)

[دلایل تشیع برای امامت و خلافت بلافضل حضرت علی^{\(علیه‌السلام\)} چیست؟ اهل سنت ولایت را دوستی معنی می‌کنند.](#)

[یک شبکه‌ی تلویزیونی وابسته به وهابیت اعلام نموده که به هر کس که یک آیه راجع به «ولایت یا امامت» در قرآن کریم سراغ داشته باشد، ۲ میلیون دینار جایزه می‌دهد! آیا شما آیه‌ای سراغ دارید؟](#)

شبهه ۸: در دانشگاه بحث در خصوص «اثبات وجود خدا» بسیار می‌شود، چند دلیل متقن می‌خواهیم؟ (۱۵ اسفند ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: واقع مطلب این است که اگر کسی منکر است باید دلیلی بر نفی ارائه دهد، چرا که او در هر ذره‌ای خود را نشان می‌دهد و جایی از «وجود» یا «هستی» خالی نیست و حتی سرتاسر وجود و هستی منکر، خود دال بر «وجود» است و وجودی به جز «او» نیست. لا إله الا الله.

پس خدا که همان «وجود یا هستی محض» است در همه جا تجلی دارد و قابل انکار نیست. لذا خداوند متعال در کلام وحی می‌فرماید: وقتی منکران مدعی شدند که ما در وجود خدا شک داریم و چه دلیلی بر اثبات او وجود دارد، رسولانشان به آنها می‌گفتند: مگر در وجود الله که خالق و شکافنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، شکی وجود دارد؟

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَنْ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤَنَا فَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا يَكْفُرُونَ بِهِ إِلَّا عُلُوًّا فِي الْأَفْئِدَةِ» (ابراهیم، ۱۰)

ترجمه: پیغمبرانشان گفتند: مگر در خدای یکتا و ایجاد کننده‌ی آسمانها و زمین، شکی هست؟! او شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را بپارزد، و تا مدتی معین، نگاهتان دارد. آنها گفتند: شما نیز جز بشرهایی مثل ما نیستید، که می‌خواهید ما را از خدایانی که پدرانمان می‌پرستیده‌اند منصرفان کنید، پس برای ما دلیلی روشن بیاورید.

اگر «هستی» در ماهیات مختلف چون آسمان‌ها و زمین متجلی شده و عقل نیز گواهی می‌دهد که هیچ مخلوقی بدون خالق، هیچ مصنوعی بدون صانع، هیچ معلولی بدون علت، هیچ نظامی بدون ناظم، هیچ حرکتی بدون محرک ... و اساساً پیدایش ماهیات‌های متفاوت بدون هستی‌بخش محال است، همه ناچارند اذعان کنند که جهان هستی خود به خود به وجود نیامده و حتماً به وجود آورنده دارد. و فقط بحث در این می‌ماند که آن به وجود آورنده کیست؟ آیا «الله» است و یا غیر او؟

بدیهی است که یک «ماده‌گرا» یا به اصطلاح قدیمی «دهری» یا به اصطلاح جدید «ماتریالیسم» که اساس شناختش براساس «تجربه‌ی مادی و حسی» می‌باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند وجود خدا یا هیچ چیز دیگری را نفی کند، چرا که «نفی» نیز مانند «اثبات» مستلزم و منوط به تجربه است و تجربه‌ی همه‌ی عالم هستی برای «نفی» یک موجود نیز محال است، چه رسد به نفی «وجود» که اگر عالمی باشد، خود تجلی وجود است.

امام صادق^(ع) به یک ماتریالیسم زمان خودش فرمود: تو که نه به اوج آسمان‌ها توانی رفت و نه به اعماق زمین، چگونه می‌توانی مدعی شوی که «او» نیست؟ شاید باشد. [یعنی نبودنش برای تو قابل تجربه و اثبات نیست].

به همین دلیل «اثبات یا نفی وجود» از حیطة علم تجربی خارج می‌گردد و فقط در حوزه‌ی «عقل» و «فطرت» قابل طرح است. و عقل نیز به محض تصور «وجود»، آن را تصدیق می‌کند. لذا ماتریالیست‌های دیروزی و امروزی اصرار بر نفی «عقلانیت» دارند.

وقتی عقل به «وجود و هستی» در ماهیات متفاوت گواهی داد و آن «ماهیات» را فاقد هستی ذاتی دانست [چرا که اگر هستی ذاتی آنها بود هیچ گاه تغییر نیافته و از بین نرفته، یا حرکت نکرده و مبدل نمی‌شدند]، گواهی به وجود هستی‌بخش نیز می‌دهد.

این هستی بخش که همان «هستی محض» است، یا باید خالق و آفریدگار عالمیان باشد که به اسامی متفاوتی چون «الله، خالق، رب و ...» یا «God, Got, ...» از او یاد می‌گردد، و یا غیر او. و غیر او هر چه که باشد، خود از صفات مخلوق برخوردار است و نمی‌تواند خالق باشد.

پس معلوم می‌شود که «هستی محض» که وجودش را در عالم هستی تجلی داده، اولاً «واحد» است، چرا که تکثر و ترکیب از صفات مخلوق فانی است و ثانیاً «احد» است، چرا که «هستی» دوئیت برنمی‌دارد و

دو هستی معنایی ندارد و اگر دوئیت برداشت، هر دو محکوم به محدودیت و نقص در وجود می‌گردند که دیگر به آنها «هستی» اطلاق نمی‌گردد و ثالثاً وقتی واحد و نیز احد بود، حتماً «لیس کمثله شیء» می‌باشد و هیچ چیزی مثل او نخواهد بود. رابعاً چون «هستی محض» است و هیچ گونه نیستی و نقص به او راه نمی‌یابد، «سبحان» یعنی منزّه از نقص است و چون همیشه هست، حیّ است و چون ماهیات متفاوت هستی تجلی اوست، او «قیوم» است و ... و عالم همه اسامی و نشانه‌های اوست.

امروزه اندیشمندان ماتریالیست غربی نیز اذعان دارند که عالم همه اسم و نشانه است و می‌گویند: «هیچ چیزی خودش نیست». درست می‌گویند: هیچ چیزی خودش نیست و هر چیزی نشانه‌ی چیز دیگری است، اما نمی‌خواهند اقرار کنند که اگر همه چیز نشانه است و غیر خود را نشان می‌دهد، لابد «او»یی وجود دارد که همه او را نشان می‌دهند.

«وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۱۶۳)

ترجمه: و معبود شما معبودی است یگانه جز او معبودی نیست او رحمان و رحیم است.

مرتبط:

ساده‌ترین راه اثبات وجود خدا چیست؟ راحت‌ترین راهی که می‌توانیم به دوستانمان که با تبلیغات سوء دچار شک شده‌اند نشان دهیم کدام است؟

شبهه ۹: در کجای قرآن آمده است که پیامبر اسلام (ص) آخرین پیامبر است و همگان باید به دین او بگروند؟ عاقبت ادیان دیگر در صورت باقی ماندن به دین خود چگونه است؟ (۱۵ اسفند ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: در متن سؤال آمده است که خداوند متعال اتباع ادیان دیگر را فقط به ایمان و عمل صالح دعوت کرده است. و البته باید توجه داشت که «ایمان» و «عمل صالح» در قرآن کریم تعریف شده است.

برای روشنتر شدن موضوع به چند نکته‌ی مهم باید توجه نمود:

الف - ابتدا باید بدانیم که خداوند حکیم جهان را به بازی نیافریده است و اساساً از خالق حکیم و علیم، فعل عبث و بیهوده صادر نمی‌گردد. لذا می‌فرماید آنان که اهل تفکر هستند، با نگاه به هدفمندی جهان و استقرار نظامی عالمانه و حکیمانه در آن می‌فهمند که جهان بیهوده خلق نشده است:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران، ۱۹۱)

ترجمه: آنهایی که در هر حالت (ایستاده، نشسته، خفته) خدا را یاد کنند و دائم فکر در خلقت آسمان و زمین کرده و گویند پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای، پاک و منزه‌ی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار.

پس ارسال انبیا و انزال وحی به آنان نیز بیهوده و بازی نیست و چنین نیست که خداوند متعال پیامبری بفرستد و بعد به مردم بگوید که هر کس دلش خواست به او بگردد، هر کس دلش نخواست نگردد، هر کس دوست داشت به دین قبلی خودش باقی بماند و

ب - بلکه همه‌ی انبیا و رسولان الهی برای اطاعت ارسال شده‌اند، چرا که خداوند مَنَّان «هادی» است و بشر برای سیر تکاملی خود نیازمند به راهنمایی و هدایت الهی دارد. لذا فرمود پیامبران را فقط برای نصیحت و تذکر شفاهی نفرستادم، بلکه برای «اطاعت» و «تبعیت» فرستادم و امر به اطاعت و پیروی از آنان نمود و روی‌گردانان را مستحق هلاکت در دنیا و آخرت قلمداد نمود:

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (النساء، ۶۴)

ترجمه: و ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر برای این که مردم او را به اذن ما (حکمت ما و به خاطر این که از طرف ما است) اطاعت کنند... .

ج - نکته‌ی بعد این است که باید فرق «نبی» و «رسول» را توجه کنیم. نبی به کسی می‌گویند که از جانب خدا به او «وحی» می‌رسد و «رسول» آن نبی (پیامبری) است که مأموریت می‌یابد به سوی مردم برود و آنان را هدایت و رهبری نماید. پس ممکن است یک «نبی»، رسول نباشد، اما ممکن نیست که یک «رسول» نبی نباشد و وحی دریافت ننموده باشد. پس اگر «وحی و نبوت» قطع شد، قطعاً دیگر هیچ رسولی نیز وجود نخواهد داشت. لذا خداوند متعال ضمن آن که رسالت پیامبر اکرم، حضرت محمد (ص) را اعلام می‌دارد، متذکر می‌گردد که او «آخرین انبیای الهی» است، یعنی دیگر به هیچ کسی وحی نازل نمی‌شود:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد [ص] پدر هیچ يك از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده‌ی خداست و خاتم پیامبران (آخرین و ختم‌کننده‌ی انبیای الهی) است و خدا به همه چیز داناست.

د - چون او ختم‌کننده است و پس از او دیگر وحی نازل نمی‌گردد، پس به حکم وحی و عقل، پیامبر جهانیان خواهد بود. لذا گرویدن و اطاعت همگان به او واجب می‌باشد:

«وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبا، ۲۸)

ترجمه: و ما تو را [یا محمد(ص)] نفرستادیم مگر برای همه ی مردم جهان، تا آنان را (به پاداش کار نیک) بشارت دهی (و از عذاب کار بد) بترسانی. ولی مردم اکثراً نمی دانند.

و همچنین در چندین آیه تصریح نمود که کتاب «قرآن» برای همه ی عالم نازل شده است. از جمله:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: با برکت است آن [خدایی] که فرو فرستاد «فرقان» را بر بنده ی خود، تا جهانیان را بیم کننده باشد.

ه - و اما راجع به پیروان ادیان دیگر الهی (اهل کتاب)، مکرر به آنها امر نمود تا به پیامبر اسلام(ص)، اسلام و قرآنی که مؤید کتاب آنهاست، یعنی از جانب همان خداست و به سوی خدای دیگری نمی خوانند و در کتب خودشان نیز به آن وعده داده شده بود، بگردند. و در نهایت فرمود: اگر به اسلام نمی گروید، دست کم به دعوت مشترک همه ی انبیا که همان «توحید» است بگروید و برای خدا شریک، پدر، پسر، شکل، شمایل و ... قائل نگردید و ابنای بشر را إله، رب و معبود نخوانید.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه ای که یکسان است میان ما و شما، تا نپرستیم مگر خدا را و چیزی را شریک او قرار ندهیم. و بعضی از ما، بعضی دیگر را به غیر از خداوند، پروردگار [خود] نگیرد. و اگر روی گردانیدند پس بگوید: گواه باشید به این که ما گردن نهادگانیم.

و - بدیهی است که این فرمان و دعوت بدین معنا نیست که هر کاری دلتان خواست بکنید و به هر دینی که دلتان خواست بگروید و از هر رسولی که دلتان خواست تبعیت و اطاعت کنید، چرا که چنانچه بیان شد، آن وقت دین که نزول علم و حکمت الهی برای هدایت بشر است به بازی گرفته می شود. بلکه می فرماید: اگر به اسلام نمی گروید، دست کم به شرکت نگروید و موحد باشید و عمل صالح انجام دهید.

و البته اگر کسی موحد بود و حجت نیز بر او تمام نشده بود و واقعاً یا بی خبر مانده و یا خالصانه تحقیق کرده و به نتیجه نرسیده بود، اما موحد باقی ماند و به خدای یکتا ایمان آورد و برای او پدر، پسر، دختر، شکل، جسم و ... قائل نگردید، به معاد ایمان آورد و به عمل صالح اقدام نمود، نزد خداوند مأجور است.

دین خدا یک امر حقیقی است و لهو و سرگرمی دنیوی نیست و نباید دین را به بازی گرفت. و به طور قطع هر کس به دین خدا نگرود، به دین غیر خدا می گروید.

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ تَنْسَاهُمْ كَمَا تَنْسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (الأعراف، ۵۷)

ترجمه: آن کسان که دین خود را [مایه] بازی و سرگرمی گرفتند و زندگانی دنیا آنان را فریب داد، پس امروز ما آنان را فراموش می کنیم چنان که آنها دیدار این روزشان را فراموش کردند، و به سبب آن که آیات ما را انکار می کردند.

شبهه ۱۰: منظور از صراط مستقیم (راه راست) چیست؟ و مگر خدا انسان را به سوی انحراف نیز می‌برد که از او می‌خواهیم ما را به صراط مغضوبین و ضالین هدایت نکند؟ (۲۰ اسفند ۱۳۹۰)

«ایکس - شبهه»: اگرچه «صراط» نیز راه است، اما بدیهی است که معنای آن با «طریق» و «سبیل» که آنها نیز به معنای راه هستند متفاوت می‌باشد. به طور کلی صراط به بزرگراه، راه اصلی یا طریق و سبیل نزدیک به هم و در یک راستا و به سوی یک هدف بیان می‌گردد و در این آیه به معنای «استقامت» در راه درست نیز آمده است.

بدیهی است که خداوند حکیم، برای خلقت عالم و از جمله انسان هدفی قرار داده است و بالتبع باید راهی برای رسیدن به آن هدف وجود داشته باشد. لذا وقتی هدف را بیان نمود و فرمود رجعت همه ی مخلوقات به سوی من است «انا الیه راجعون - الیه المصیر و...»، معلوم می‌شود که هیچ موجودی - اعم از مجبور یا مختار - نمی‌تواند به سوی هدف دیگری برود. پس همگان در صراط او حرکت کرده و به لقای او خواهند رسید. چه مؤمن و متقی و چه کافر و ظالم. با این تفاوت که مؤمن و متقی به لقای رحمت الهی می‌رسد و کافر و ظالم که از راهی دیگر می‌رود، به لقای غضب الهی خواهد رسید. پس هیچ کس از راهی که ختم به لقای او می‌شود، خارج نخواهد شد، لذا به همه ی انسان‌ها - نه فقط مؤمنین - فرمود:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (الإنشاق، ۶)

ترجمه: ای انسان! تو در راه پروردگارت تلاش می‌کنی و بالأخره او را دیدار خواهی کرد.

پس قاعدتاً باید دو صراط وجود داشته باشد که هر دو نیز به او ختم می‌گردد، یکی راه مستقیم است و دیگری راه اعوجاج. دقت شود که راه اعوجاج، راه دوری از رحمت است و نه دوری از خداوند متعال. چرا که او جسم نیست که در جایی قرار داشته باشد و برخی به او نزدیک شوند و برخی دور. و هر دو راه نیز مخلوق و مصنوع حکمت اوست و تحت قوانین اوست و انسان فقط انتخاب می‌نماید که از کدام صراط به سوی او برود و وقتی انتخاب کرد، دیگر محکوم قوانین آن می‌شود. به عنوان مثال اگر کسی انتخاب کرد که دستش را در آتش فرو برد، حتماً دستش می‌سوزد و چاره‌ای از آن ندارد. لذا درباره‌ی صراط دیگر که مسیر رسیدن ظالمین به خداوند است نیز فرمود:

«أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ»

(الصافات، ۲۲ و ۲۳)

ترجمه: (ای فرشتگان) همه ی آنها که ظلم کردند و اتباع و اشباه آنها را و آنچه را که می‌پرستیدند يك جا جمع کنید * آری آنچه که به جای خدا عبادت می‌کردند (جمع کنید)، پس آن گاه به سوی دوزخ ببرید.

خداوند در تعریف صراط مستقیم که موجب رشد، کمال، حیات، ارتقای مرتبه‌ی وجودی و لقای لطف، رحمت، عنایت و نعمت بی‌کران الهی است، فرمود: صراط مستقیم دوری از بندگی و اطاعت شیطان و نیز بندگی من است:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِيٰ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۶۰ و ۶۱)

ترجمه: مگر با شما عهد نبستم [و نگفتم] ای فرزندان آدم شیطان را اطاعت مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است * و [مگر نگفتم که] مرا بپرستید که صراط مستقیم تنها همین است.

و فرمود: صراط مستقیم صراط آن کسانی است که خداوند سینه‌ی آنها را برای معرفت و ایمان باز کرده و به اسلام هدایت نموده است، آنها تحت ولایت الهی هستند و بهشت نیز از آن آنهاست:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَىٰ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَ هَٰذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ

يَذْكُرُونَ * لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأَنْعَام، ۱۲۵ تا ۱۲۷)

ترجمه: هر که را خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای پذیرفتن اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند سینه‌اش را تنگ و سخت نموده گویی می‌خواهد به آسمان بالا رود، بدینسان خدا بر کسانی که ایمان نمی‌آورند ناپاکی می‌نهد * این است راه راست پروردگار تو، و به راستی ما این آیه‌ها را برای کسانی که اندرز می‌گیرند شرح داده‌ایم * ایشان در پیشگاه پروردگارشان سرای سلامت دارند و همو به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند دوستدار ایشان است.

در نتیجه، صراط مستقیم، صراط کسانی است که به آنان نعمت هدایت و رشد داده شده است. صراط «انعمت علیهم» و خداوند کریم خود در قرآن کریم بیان نمود که این، صراط انبیاء و صدیقین و شهداء است.

انسان در این عالم، مانند کسی است که در نقطه‌ی صفر قرار گرفته است و می‌تواند از این نقطه بالاتر و یا پایینتر و زیر صفر رود و خداوند کریم در سوره‌ی احزاب، آیه ی ۴۰ می‌فرماید که درهای آسمان به روی کسانی که آیات را تکذیب می‌کنند بسته است. یعنی چون در صراط مستقیم حرکت نمی‌کنند، نمی‌توانند بالا روند و در سوره‌ی طه، آیه ی ۸۱ نیز می‌فرماید، چون رشد صعودی و تکاملی ندارند، به پستی سقوط می‌کنند.

هدایت نیز یعنی نشان دادن راه. چه فقط بیان و ترسیم و تعلیم آن باشد و چه قرار دادن در آن راه باشد و راه‌های هدایت الهی به سوی کمال یا سقوط، همه قوانینی است که او وضع نموده است و انسان چاره و گریزی از آن ندارد، بلکه فقط انتخاب می‌کند که کدام را برود.

بی‌تردید اگر خداوند متعال دست انسان را نگیرد و به صراط مستقیم هدایت ننماید، از آن جهت که انسان در دنیا بسیار متوجه بدن حیوانی و امیال حیوانی این بدن است، مسیر سقوط را می‌پیماید و بدیهی است اگر خداوند مَنَّان با لطف، رحمت، مغفرت، عفو و کرمش به انسان نظر نماید، اولین گناه برای سقوط به پرتگاه و قرار گرفتن در «صراط جحیم» کافیست. لذا مؤمن از خداوند متعال می‌خواهد که او را به سوی «صراط مستقیم» و صراط کسانی که نعمت هدایت و اسلام داده شده‌اند هدایت نماید و نه صراط کسانی که مورد غضب و یا گمراه هستند.

البته دقت به این نکته‌ی مهم نیز ضروری است که پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمود: «انت الصراط المستقیم». معنی این بیان این نیست که تو بر صراط مستقیم هستی، بلکه می‌فرماید تو خودت صراط مستقیم هستی. یعنی صراط مستقیم، همان صراط ولایت الهی است که در ولایت رسول اعظم (ص) و معصومین (علیهم‌السلام) تجلی یافته است.

شبهه ۱۱: من می‌گویم که خدایی نیست و عالم هستی همین‌طوری به وجود آمده، شما ثابت کنید که خدا و خالقی هست؟ (۲۴ فروردین ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: ابتدا [دست کم برای ذهن خودتان] دقت کنید که برای آنچه می‌گویید، دلیلی هم دارید، یا همین‌طوری چیزی می‌گویید و برای نفی آن مطالبه‌ی دلیل می‌کنید؟!

این مطلب برای این بیان شد که دقت کنیم هیچ گاه نه سخن بی‌دلیل بگوییم و نه بپذیریم. «می‌گویم» یا «می‌گویند»‌ها در هر موضوع و زمینه‌ای [به ویژه اعتقادی و سیاسی] بسیار است و تمامی ندارد، لذا برای رد هر کدام که دلیل بیاورید، میلیاردها ادعای بی‌دلیل دیگر می‌تواند وجود داشته باشد. حال آیا باید از مدعی دلیل بخواهیم یا به منظور نفی میلیاردها ادعای بی‌دلیل، به دنبال دلیل بگردیم؟! چرا باید سخن یا گمان (نظریه‌ی به اثبات نرسیده که در حدّ ظن است) را به عنوان یک اصل قبول کنیم و سپس جهت نفی آن به دنبال دلیل باشیم؟! آیا این روش عقلانی است؟! برای نفی چیزی به دنبال دلیل می‌گردند که ابتدا برای اثبات آن دلیلی (درست یا غلط) اقامه شده باشد و صرفاً «می‌گویم یا می‌گویند» نباشد. لذا اگر کسی منکر خدا و خالق است، باید اقامه‌ی دلیل کند و سپس مدعی شود که اگر کسی مخالف است، دلیل مرا رد نماید و دلیلی بر ادعای خود اقامه کند. و اما پاسخ:

الف - انسان ابزار شناختی چون «عقل، قلب و حس» دارد. برخی از امور را با عقل می‌شناسد - مثل کلیه‌ی براهین عقلی چون برهان علیّت - برخی دیگر را با قلب (فطرت) می‌شناسد - مثل حبّ و بعض - و برخی دیگر را با حسّ یا تجربه‌ی حسّی می‌شناسد - مثل کلیه‌ی علوم تجربی. و هر مکتب یا ادعایی که یکی از ابزار شناخت را نفی کند، انسان را تجزیه و ناقص کرده و امکان شناخت صحیح و جامع را از او صلب می‌نماید.

ب - عقل: عقل حکم می‌کند که همه‌ی عناصر این عالم از صفات پدیده برخوردارند و اولین صفت پدیده این است که «نبوده» و بعداً «پیدا» شده است. لذا نیاز به پدیدآورنده دارد و این سلسله باید به پدیدآورنده‌ای برسد که دیگر خودش «پدیده» نباشد. یعنی همان «هستی» ازلی و ابدی. از همین مبحث نتیجه‌ی عقلی به دست می‌آید که هر پدیده‌ای معلول است و هر معلولی برای پیدایشش نیازمند به علت است و سلسله‌ی علل باید به «علت غایی» برسد که دیگر خودش معلول نباشد. همین‌طور است برهان عقلی نظم. که هر نظامی ناظمی می‌خواهد تا برسد به ناظمی که خود دیگر منظم شده‌ی غیر نباشد. و همین‌طور است برهان حرکت، که هر حرکتی محرکی می‌خواهد تا برسد به محرکی که خودش دیگر حرکت نداشته باشد. و آن وجودی که خودش وجود بخش سایر موجودات است، نیازی به غیر ندارد، چون معلول و نیازمند نیست حرکت نمی‌کند (حرکت برای رفع نیاز و سیر رو به تکامل است) ... «هستی محض» است که به اسامی متفاوتی چون: الله، ربّ، خالق، خدا و ... خوانده می‌شود.

پ - قلب یا فطرت: وجود «حبّ و بغض» در آدمی و به اشکال متفاوت در سایر موجودات قابل انکار نیست. و همین حبّ و بغض است که موجب موضع‌گیری و حرکت موجودات و از جمله انسان می‌گردد. آنچه آدمی (با هر نوع از جهان‌بینی) بدان علاقه و محبت دارد، «کمال» است و آنچه از آن بیزار بوده و تنفر دارد، نقص و نیستی است. پس معلوم می‌گردد که «کمال» هست که آدمی به آن علاقمند می‌باشد.

«کمال» حدّی ندارد، چرا که اگر محدود شود، ناقص است و دیگر «کمال» به آن اطلاق نمی‌گردد. پس باید «کمال بی‌حدّ» که اصطلاحاً به آن «کمال مطلق» نیز گفته می‌شود وجود داشته باشد. به قول امام خمینی^(۵): «عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است». حال کمالاتی که انسان عاشق آن است و به همین دلیل حرکت می‌کند تا به معشوق خود نزدیکتر شود را نام ببریم: حیات، علم، قدرت، زیبایی، غنا و توانگری، رأفت، رحمت، جود و ... پس باید حی، علیم، قادر، جمیل، غنی، رؤوف، رحیم، جواد و ... بی حدّ وجود داشته باشد. اینها همه اسامای الهی است. اسم یعنی نشانه و آنچه از کمال در عالم هستی می‌بینیم و می‌شناسیم، همه نشانه‌های اوست و اگر کسی عاشق نشانه شد، معلوم می‌شود که در اصل عاشق صاحب نشانه است.

ت - حس یا علوم تجربی: دقت شود که هر ابزار شناختی، فقط در حیطه‌ی خود عمل می‌نماید و هم سنخ خود را می‌شناسد. لذا با حس یا علوم تجربی، نه خدا اثبات می‌گردد و نه نفی آن. چرا که برای اثباتش از طریق تجربه لازم می‌آید که بتواند خدا را مثل یک ماده تجزیه و ترکیب نماید و آنچه تجزیه و ترکیب گردد، محدود به حدود و ناقص است، پس خدا نیست. و برای نفی آن نیز لازم است تمامی عوالم هستی را با حس تجربه کند و ثابت کند که خدایی نیست. و آن نیز محال است. امام صادق (ع) به یک منکری که طبیعت‌گرا (تجربی) بود، از راه خودش وارد شد و پرسید: به اوج آسمان‌ها رفتی یا می‌توانی بروی؟ گفت: خیر. پرسید: به اعماق زمین رفتی یا می‌توانی بروی؟ گفت: خیر. فرمود: پس چگونه [براساس تجربه] مدعی می‌شوی که خدایی نیست؟ شاید در اوج آسمان‌ها و یا اعماق زمین خدایی باشد که تو ندیدی؟! به قول فلاسفه: «عدم الوجودان لا یدل علی عدم الوجود» یعنی «نشناختن یا ندیدن دلیل بر وجود نداشتن نیست».

دقت شود که کلیه‌ی علوم تجربی نیز با استدلال عقلی اثبات یا نفی می‌شود. همین که می‌گوییم «علت» پیدایش آب، ترکیب اکسیژن و هیدروژن در مقدار معین است، عناصرش مادی و تجربی است، اما جویایی علت و اثبات، کار عقل است.

در هر حال با «حس» به عالم هستی می‌نگریم و مشاهده می‌کنیم که هیچ چیزی به خودی خود به وجود نیامده و نمی‌آید. حتی یک عنصری که خود به خود به وجود آمده باشد نداریم که به آن استناد کرده و سپس تعمیم دهیم. و اگر غیر از این باشد، نه قانون علمی وجود خواهد داشت و نه کشف علمی. نه نظمی وجود خواهد داشت و نه امکان مطالعه‌ی عناصر و نتیجه‌گیری [که همه به خاطر وجود نظم علمی ثابت است]. پس به همان نتیجه‌ی اول می‌رسیم که همه چیز از صفات «پدیده» برخوردار است. پس پدیدآورنده‌ای می‌خواهد که خود دیگر پدیده نباشد. به تعبیر دیگر: همه چیز مخلوق است، پس خالق می‌خواهد که خود دیگر مخلوق غیر نباشد.

- قطعاً چنین پدیدآورنده‌ای خود «هست» که هستی می‌بخشد. پس او «حی» است.

- هستی تمامی موجودات قائم به اوست. پس «قیوم» است.

- تجزیه و ترکیب نمی‌گردد. چون اینها از صفات پدیده و دال بر محدودیت نقص می‌باشند. پس «صمد» است.

- دوئیت برنمی‌دارد، چرا که در این صورت هر دو [یا سه یا ...] محدود و ناقص می‌گردند. پس «واحد» و «احد» است.

- چون همه چیز مخلوق و مصنوع است به غیر از او و نیز دوئیت هم برنمی‌دارد، پس بی مثل و مانند است و «لیس کمثله شیء» می‌باشد.

- هستی محض [یا همان کمال] نیازی ندارد، پس «غنی» است. برخوردار از همه‌ی صفات کمالیه است، پس «علیم، حکیم، زیبا و جمیل» است. و به همین ترتیب اثبات می‌گردد همه‌ی صفات و اسمای او، چون: رأفت، رحمت، جود، فضل و ... و هیچ هستی، هستی‌بخش، قادر، رازق و ... دیگری وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد به جز او، یعنی: «لا إله الا الله».

شبهه ۱۲: بسیار مطرح می‌کنند که علت مسلمانی ملت ایران، حمله ی اعراب به ایران است! پاسخ استدلالی شما چیست؟ (۲۴ فروردین ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: اگرچه آنان که چنین اتهامی به فهم و شعور ملت ما وارد می‌کنند باید خود دلیلی بر اثبات مدعای توهی‌آمیز خود بیاورند، و لابد خودشان ایرانی نیستند که این جنگ در آنها اثر مشابه نگذاشته و مسلمان نشده و با آن مخالفت می‌کنند! اما پاسخ استدلالی لازم به شرح ذیل ایفاد می‌گردد:

هر موجودیتی، برای پیدایش و سپس تداوم بقایش به دو «علت» نیاز دارد: علت به وجود آورنده (علت محدثه) و علت نگه‌دارنده (علت مبقیه). لذا اگر پدیده‌ای به علتی به وجود بیاید، آن علت دلیلی برای بقای آن نیست، مگر آن که علل نگه‌دارنده نیز وجود داشته باشد. مثلاً اگر مهندس و معمار و بنا و کارگر و مصالح، از علل به وجود آورنده ی (محدثه) یک بنا باشند، دلیل نیست که آن بنا طی ده‌ها یا صدها سال باقی بماند، مگر آن که از علل نگه‌دارنده (مبقیه) مانند: زیر سازی محکم، کیفیت مصالح، شرایط مناسب جوی و ... نیز برخوردار باشد.

حال با توجه به این دو اصل غیرقابل انکار، به اسلام مردم ایران نگاه می‌کنیم. اولاً که علت پیدایش اسلام جنگ نبوده است و ثانیاً علت گرایش مردم ایران به اسلام نیز حمله ی اعراب نبوده است. چه آن که علت پیدایش اسلام، ارسال نبی و کتاب از سوی خداوند متعال می‌باشد و علت گرایش مردم به اسلام (حتی قبل از جنگ، که سبب عدم همراهی با نظامیان دولت و حمایت از آنها گردید) نیز جنگ نبوده است. و اگر به غلط فرض بگیریم که علت گرایش مردم ایران به اسلام همان حمله ی اعراب است، سؤال می‌کنیم که علت بقایشان در این دین چه بوده است؟ و چرا به واسطه ی جنگ‌های دیگر دینشان تغییر نیافت و چرا نه تنها زرتشتی بودند. حال سؤال اینجاست که در کدام جنگ زرتشتی شدند؟ و چه گرایش و ایمانی بود که با یک جنگ آن را کنار گذاشته و اکثریت مسلمان شدند؟ نکند هنگام حمله ی اعراب به ایران، زرتشتی‌ها در ایران نبوده و این جنگ بر آنان اثری نگذاشته است؟ اگر «جنگ» هم علت محدثه و هم علت مبقیه اسلام در میان این ملت باشد، باید اذعان کنند که لابد فقط ما مسلمانان ایرانی هستیم و کسانی که مسلمان نیستند، نه ایرانی هستند و نه سابقه ی ایرانی دارند. وگرنه لازم بود آنها نیز به علت جنگ چون بقیه مسلمان شوند.

دقت شود که علت ثابت و معین، همیشه معلول ثابت و معین دارد. اگر قرار باشد جنگ «علت» پیدایش و گرایش یک دین در میان یک ملت باشد، تاریخ ایران از قبل از هخامنشیان تا امروز شاهد جنگ‌های متفاوت بوده که در برخی از آنها پیروز شده و در برخی دیگر شکست خورده است. در برخی از آنها مهاجم و غاصب بوده و در برخی دیگر مورد حمله قرار گرفته است. حال آیا در هر جنگی که ایران مغلوب شده، دین مردم نیز تغییر کرده است؟ مثلاً هر موقع رومیان از ایرانیان شکست خوردند، به دین ایرانی‌ها درآمدند و هر موقع ایرانی‌ها شکست خوردند، به دین رومیان درآمدند؟! یا این قانون را فقط برای اسلام وضع کرده‌اند؟!

مغول‌ها نیز به ایران حمله کردند، اما نه تنها دین ایرانی‌ها تغییر نیافت، بلکه بسیاری از سران و مردم مغول به اسلام گرویدند!

اگرچه جنگ و سلطه در انتقال فرهنگ اثر گذار است، اما نه «علت محدثه» است و نه «علت مبقیه». وگرنه لازم می‌آمد که مردم ایران طی چند قرن استعمار روسیه، انگلیس و آمریکا، به دین آنان بگروند و در آن باقی بمانند. نمی‌شود مدعی شد که مردم ایران در ۱۴۰۰ سال پیش به علت حمله ی اعراب به ایران مسلمان شدند و سپس «منجمد» گردیده و دیگر هیچ جنگ سرد و گرمی بر آنها اثر نکرد، حمله‌ها و سلطه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... هیچ نقشی نداشت و آنها همچنان از همان یک حمله اثر گرفته و در آن باقی ماندند! به راستی چرا پس از سیصد سال سلطه ی غرب، مردم به جای مسیحی یا لائیک شدن، به جای غرب‌زده و بی‌دین شدن، ناگهان نور ایمانشان مجدداً متساعد گردید و فریاد «الله اکبر» و «لا إله الا الله» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» برآوردند؟! آیا حمله ی اعراب در ۱۴۰۰ پیش شدیدتر و مخربتر بود، یا حمله ی استکبار و صهیونیسم بین‌الملل در این سه قرن اخیر؟! پس چرا مردم ما در همان واقعه ی ۱۴۰۰ سال پیش و آثار آن منجمد شده و باقی ماندند؟! چرا مردمان مصر، ترکیه و سایر

بلاد اسلامی، به رغم سلطه‌ی مستقیم انگلیس و سپس حکومت دست‌نشانده‌ها و لژنورهای فراماسون، همچنان مسلمان باقی مانده‌اند؟!

دقت شود که اسلام بیان می‌دارد که اعتقاد و ایمان به اصولش باید براساس تحقیق فردی باشد و تقلید در آن جایز نیست. پس چرا نتیجه نگرفتیم که گرایش مردم ایران به اسلام و بقایشان در این دین، به خاطر دانش و بینش، تحقیق و تفحص، درایت، بصیرت، شجاعت و تصمیم در انتخاب «صراط مستقیم» در بین همه‌ی ادیان و مکاتب و تفکراتی است که به زور جنگ، استعمار، استثمار، تحریم اقتصادی، تهاجم فرهنگی و ... تحمیل می‌گردد؟!

اگر «جنگ» کمترین اثری در نوع «جهان‌بینی» و انتخاب دین داشت، امروزه همه‌ی ملت ما باید دست از اسلام بکشند، چون همه‌ی جنگ‌ها و تحریم‌ها و فشارهایی که به این ملت [حتی از سوی اعراب] تحمیل می‌گردد، به خاطر اسلامشان است و نه به خاطر شناسنامه‌ی ایرانی. و همه‌ی شعور، بصیرت، ایستادگی، مقاومت، تلاش، جهاد، ایثار و شهادت این ملت نیز به خاطر ایمانشان است و نه فشارهای تحمیلی.

لذا آنچه در مورد عربی خواندن اسلام و نیز گرایش ایرانی‌ها به اسلام و بقایشان در این دین به علت جنگی که ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاده بیان می‌گردد، فقط یک ضدتبلیغ غیرمستدل، با سوءاستفاده از حبّ ملی ایرانی‌هاست. وگرنه دین خدا ملّیت ندارد. مگر حضرات عیسی^(ع) و موسی^(ع)، امریکایی، انگلیسی، آلمانی یا فرانسوی بودند و یا زمانی مصری‌ها و فلسطینی‌ها به امریکا و انگلیس حمله کرده‌اند که اکثرشان مسیحی یا یهودی هستند؟ چرا به اسلام که می‌رسد، جنگ اعراب را بهانه کرده و علت گرایش مردم ایران بیان می‌کنند؟!

وجود خدا، علم و حکمت خدا، حقیقت مبدأ پیدایش هستی، غایت هستی (جهان بینی) و نیز ضرورت هدایت و بیان باید‌ها و نباید‌ها برای رسیدن به کمال و حقیقت هستی (به تعبیری ایدئولوژی) که در مجموع به آن «دین» اطلاق می‌گردد، با عقل اثبات می‌شود و نه با جنگ.

شبهه ۱۲: اگر خداوند متعال عادل است، چرا همه چیز را مساوی تقسیم نمی‌کند؟ چرا وقتی می‌داند صبرمان کم است، امتحان‌های سخت‌تر می‌نماید و چرا ...؟ (۳۶ فروردین ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: نویسنده‌ی محترم این سؤال ضمن مثال‌هایی در خصوص این که چرا یکی زیبا و یکی زشت، یکی پولدار و یکی فقیر، یکی کور مادرزاد و یکی بینا، بخشش زیاد به گناه‌کار در حالی که می‌داند او گناه کار است و ... می‌گردد مطرح نموده و می‌افزاید: این سؤالات در اذهان عمومی بسیاری مطرح است که من به رشته‌ی تحریر درآورده و ارسال می‌نمایم. ضمن تشکر از ایشان، لازم است به نکات ذیل توجه شود:

الف - ابتدا دقت شود که «عدل» و سایر اسما (یا به تعبیری صفات) کمالیه در خداوند متعال «اگر» ندارد. چرا که یا شخص در مورد اصل وجود «الله جل جلاله» شک و تردید و سؤال دارد، که آن مبحث دیگری است، اما کسی که وجود او را قبول داشته و ایمان دارد، باید بداند که اسما و صفات کمالیه در او «عین ذات» هستند و مانند کمالات در سایر موجودات عارضی نیستند. یعنی حیات، علم، حکمت، قدرت، زیبایی، عدل و ... عین ذات او می‌باشند، نه این که خدا چیزی باشد و علم یا عدلش چیز دیگری باشد. خداوند متعال هستی محض و کمال محض است و از این رو منزله (سبحان) از نیستی‌ها و نقص‌ها می‌باشد. دقت شود که نقطه‌ی مقابل «عدل»، «ظلم» است و ظلم از نیستی (نبود علم، حکمت، قدرت و ...) پدید می‌آید و نیستی به خدا راه ندارد.

پس دقت کنیم هیچ‌گاه نگوییم: «اگر خدا علیم است، اگر خدا عادل است، اگر خدا رحمان و رحیم است و ...» چون «اگر» ندارد، بلکه اگر با سؤالی مواجه شدیم بپرسیم: با توجه به علم، عدل، رحمت، قدرت و ... الهی، حل این مسئله چگونه است؟

ب - نباید گمان کنیم که «عدل» یعنی «تساوی» و عدالت یعنی برقرار کردن تساوی و تساوی نیز یعنی «عین هم بودن»! اگر قرار باشد همه چیز مساوی و عین هم باشد، دیگر خلقتی صورت نمی‌گیرد. چرا که زمین باید مساوی و عین آسمان، ماه مساوی و عین خورشید، کوه مساوی و عین دریا و ... باشند و در این صورت ماهیات متفاوت به وجود نمی‌آیند. پس اگر از عدل به مساوات نیز تعبیر شده، به معنای مساوی بودن در قرار گرفتن هر چیزی در جایگاه خودش است، نه همه در یک جایگاه و عین هم.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در تعریف عدل می‌فرماید: «العدل یضع الأمور مواضعها» - عدل یعنی: قرار دادن هر چیزی در موضع خودش (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷). لذا فلاسفه و مفسرین نیز در تعریف «عدل» می‌گویند: «حقیقت عدل عبارت است از برقراری تساوی و توازن میان امور به گونه‌ای که سهم شایسته‌ی هر یک بدان داده شود. در نتیجه همگی در این جهت که در جایگاه شایسته‌ی خود قرار گرفته اند، یکسان و برابرند.» (المیزان، ج ۱۲، ص ۲۳۱)

ج - اگر به سؤالات فوق یا سایر سؤالات مشابه دقت کنیم، متوجه می‌شویم که ساختمان سؤال به گونه‌ای طراحی شده که ناخودآگاه وجود «جبر» را به ذهن انسان القا می‌نماید و به همین دلیل بروز و ظهور هر امری [اعم از خوشایند یا ناخوشایند] را به خداوند متعال نسبت می‌دهد. چرا خدا یکی زشت و یکی زیبا، یکی را فقیر و یکی را ثروتمند، یکی را غالب و یکی را مغلوب و ... نمود؟! و حال آن خداوند متعال در اموری به انسان اختیار نیز اعطا نموده است و بسیاری از امور نتیجه‌ی عمل خود انسان است و اگر «جبر» کامل حاکم بود، نه تنها دیگر حتی امکان سؤال نیز در ذهن پیش نمی‌آمد، بلکه این همه انبیا و اولیای الهی و وحی نیز نازل نمی‌شد و محشر، سؤال و جواب و بهشت و جهنم نیز معنایی نداشت.

د - اینک به عنوان نمونه به پاسخ همان سؤال‌های مطروحه برگردیم: اولاً که زشتی و زیبایی نسبی و از دیدگاه افراد متفاوت است، در نظر حق تعالی هیچ یک از مخلوقاتش زشت خلق نشده‌اند و ثانیاً زشتی ظاهری و نسبی نیز به هیچ وجه علت اصلی موفقیت یا شکست، حتی در عرصه‌هایی که قیافه در آن نقش دارد (مثل ازدواج یا حتی هنرهای نمایشی) نمی‌باشد. چه بسا گاه زشت‌های (نسبی) بسیار موفقت‌ر و مشهورتر از زیباها بوده‌اند. و ثالثاً چرا با توجه به علم و نظم و حاکمیت قانون علیت در نظام هستی، به نقش اختیار انسان در نوع تغذیه، قرار گرفتن در آب و هوای خاص، ورزش، رسیدگی به پوست، مو، قد و ... در زیبایی و زشتی توجهی نمی‌گردد؟

ر - همین‌طور است امور دیگر مانند فقر و ثروت. ممکن است سؤال شود: کور، یا علیل، یا عقب افتاده‌ی مادرزاد چطور؟ پاسخ این است که چرا گمان نموده‌ایم دیگران، چون والدین و اجتماع در گذشته و حال نقشی در نقص خلقت وی نداشته‌اند؟! مگر تغذیه‌ی ناسالم، مصرف مشروبات الکلی، عدم رعایت بهداشت، بروز حوادث مثل ترس، تصادف، عصبیت، شرایط محیطی مانند آلودگی آب و هوا، یا همین‌طور آثار تخریبی جنگ، سلاح‌های شیمیایی، گازهای گلخانه‌ای و ... که همگی معلول چگونگی رفتار و عمل آدمی است، تأثیر مستقیمی در سلامت نطفه و جنین و نوزاد ندارند؟! فرزندی که به دنیا می‌آید، مستقیم از بهشت نازل نمی‌شود که بگوییم هر چه هست، کسی جز خدا در آن فاعل و مؤثر نبوده است، بلکه نطفه‌ای است که نسل به نسل منتقل گردیده و سپس در رحمی ممزوج شده و سپس دوران‌هایی را طی نموده و اکنون به دنیا آمده است.

ه - بدیهی است که خداوند متعال خالق عالم هستی و از جمله انسان است و او هیچ کس را بی‌سبب و همین‌طوری کر و کور و لال و علیل خلق نمی‌کند، چرا که او خیر محض است و از خیر محض به جز خیر صادر نمی‌گردد. اما این دلیل نمی‌شود که قوانین نظام هستی را که خود وضع نموده بر هم زند. مثلاً نطفه ویژگی‌های خودش را داشته باشد، الکل هم از ویژگی‌های خود برخوردار باشد، اما اگر کسی شراب الکلی نوشید، به خاطر آن فرزند بی‌گناه، هر دو خاصیتشان را از دست بدهند! یا اگر ظالمی بمبی انداخت، هیچ اثری بر کسی نداشته باشد تا مظلوم و بی‌گناهی کشته یا مجروح نگردد؟! اگر چنین باشد، باید در خصوص ظهور علم، حکمت، نظم و عدل و نیز اختیار انسان در عالم هستی تردید و سؤال داشت. و البته خداوند حکیم و عادل، نقص وارده بر مولودی که در بروز آن بی‌تقصیر بوده است و ضررها و خسران‌های ناشی از آن را به طرق دیگر در دنیا و آخرت جبران می‌نماید.

و - دقت شود که اگر انسان به عقل و عدالت می‌گروید، به خدای خالق نظام هستی ایمان می‌آورد و اوامر او را اطاعت می‌نمود، هیچ خلل و تباهی در زندگی دنیوی بشر رخ نمی‌داد. چنانچه فرمود:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، ۴۱)

ترجمه: در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشانند.

مطالب مرتبط قبلی:

چگونه می‌توان «عدل الهی» را با دلایل عقلی به اثبات رساند؟

مگر خدا عادل، عالم و مهربان نیست، چرا ما را خلق کرد تا گناه کنیم و به جهنم رفته و مکافات کشیم؟ به نظر من خلقت همه‌ی صفات خدا را زیر سؤال می‌برد!

شبهه ۱۴: از سوپی خداوند می‌فرماید «مَنْت» نگذارید و خود دهنده‌ی بی‌مَنْت است و از سوی دیگری «مَنْان» یکی از نام‌های خداست و در برخی از آیات مَنْت می‌گذارد؟ (۲۹ فروردین ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: الزاماً هر آنچه خداوند بندگان را از آن منع می‌نماید مطلقاً بد و مذموم نیست، بلکه ادعای آن و یا انجام آن از سوی بنده جایز نمی‌باشد. خداوند متعال اسما‌ی افعالی بسیاری دارد که دیگران را از ادعای آن منع کرده است، مانند إله، رب، تکبر، مَنْت، هدایت و ... و کسانی چون ابلیس یا فرعون را که تکبر نموده و خود را إله و رب خواندند، از درگاه خود رانده و می‌رانند، چرا که اولوهیت، ربوبیت، کبرپایی، مَنْت و نعمت بخشی، مختص ذات احدیت است.

اما در خصوص «مَنْت» و اسم «مَنْان» خداوند کریم، و نکات مطروحه در سؤال، توجه به نکات ذیل نیز می‌تواند مفید باشد:

الف - مَنْت از ریشه «منن»، را از کلمات اضداد به شمار می‌آورند، چرا که معانی متفاوتی دارد. مانند: نقص واردکردن، قطع کردن، تضعیف نمودن، حساب کردن، قوت بخشیدن، نعمت بخشیدن، احسان کردن و ... اما «مَنْت» در ادبیات قرآنی اگر از ناحیه‌ی خداوند کریم باشد به معنای «نعمت بخشی» و اگر از ناحیه بندگان بر یکدیگر باشد به معنای ابراز و اظهار نعمت‌بخشی پس از انجام فعل نیکو برای دیگری است. یا به تعبیری «به رخ کشیدن نیکویی در حق دیگران در زبان یا فعل» است. که البته آن هم در جایی که طرف مقابل کفران نعمت کند، به قصد یادآوری نعمت جایز است.

ب - خداوند متعال خود «مَنْان» است و به بندگانش فرموده «مَنْت» نگذارید، چرا که اگر خداوند متعال نعمت بخشی می‌کند، همه چیز مال اوست. «له مُلک السموات و الارض»، اما انسان فقیر و بی‌چیز است و از خود چیزی ندارد که به دیگری دهد و مَنَّتش را بگذارد. و هر چه می‌دهد مال خداست و او فقط توفیق یافته که وسیله‌ی انتقال نعمت الهی به بندگانش گردد و اگر سر باز زند، خدا دیگری را جایگزین و او را مؤاخذه می‌نماید. لذا این توفیق وساطت، خود نعمتی الهی است که باید شاکرش باشد، نه این که به دیگران مَنْت گذارد. خداوند متعال در چندین آیه به مؤمنین دستور داده که از آنچه خدا رزقتان داده انفاق کنید و در بیان صفات مؤمنین متذکر گردیده که از آنچه خدا رزقتان داده انفاق می‌کنند. این آیات همه تصریح به این معناست که انسان از خودش چیزی ندارد که به دیگری دهد. پس جایی هم برای مَنْت گذاشتن ندارد. بدیهی است اگر کسی به دیگری بگوید: این من بودم که فلان نعمت را به تو بخشیدم، اولاً تکبر کرده و ثانیاً دروغ گفته است. این خداوند است که نعمت را بخشیده است.

ج - خداوند نعمت بخش بی‌مَنْت است. چرا که «مَنْت» در این معنا به رخ کشیدن برای به حساب آوردن و مزد خواستن است و خداوند متعال در مقابل نعمتی که می‌بخشد، برای خود چیزی نمی‌خواهد و هر آنچه در مقابل و شکرانه‌ی نعماتش به انسان امر و نهی نموده، مفید انسان است. لذا در آیات متعددی فرمود: هر کس شکرگذاری کند، شکر خود را به جای آورده است و هر کس کفران کند، به ضرر خودش است و خداوند غنی و بی‌نیاز است (لقمان، ۱۳). و از این رو شکر یا کفران بندگان چیزی به او اضافه نکرده و نمی‌کاهد. اما بندگان اگر به یکدیگر مَنَّتی بگذارند، به این معناست که برای کار نیکوی خود حسابی باز کرده و قیمت گذاری نموده و معوضی می‌خواهند.

د - مَنَّتی که خداوند متعال می‌گذارد، همه از نوع «عزّت بخشی» به بندگان است، مثل آن که در آیاتش مَنْت برای هدایت، مَنْت برای دین اسلام، مَنْت برای رسول و کتاب و یا مَنْت برای وراثت در زمین را برمی‌شمرد، اما مَنَّتی که بندگان بر یکدیگر می‌گذارند همه از نوع تحقیر خواهد بود. مثل این که بگوید: این تو بودی که گرفتار شده بودی و این من بودم که به تو نعمتی را ارزانی داشتم! اگر «مَنْت» انسان بر انسان از نوع «عزّت بخشی» باشد، و زمینه‌ی رشد و هدایت آنها را ایجاد کند، خداوند اجازه‌ی «مَنْت گذاری» می‌دهد، چنانچه می‌فرماید: در جنگ سخت بگیرد، اسیر بگیرد، محکم ببندد، اما سپس مَنْت گذاشته و آزاد کنید و فدیة بگیرد. (محمد ص، ۴)

شبهه ۱۵: اگر خدا عادل است، پس چرا در مقابل گناه کسی، فرزند او را می برد پیش خودش و خانواده را در سختی قرار می دهد؟ خانواده چه گناهی دارند که باید رنج بکشند؟ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: ابتدا دقت شود که اگر کسی به وجود خدا معرفت و ایمانی ندارد، نباید اصلاً در خصوص عدل یا سایر اسمای الهی سخنی بگوید. مگر می شود بدون قبول داشتن «وجود» از اسما، صفات یا افعال او سخن گفت؟! اما اگر کسی وجود خدا را قبول دارد، باید بداند که اساساً سؤال «اگر خدا عادل است»، سؤال غلط و انحرافی است. چرا که اگر فرض کند [العیاذ بالله] خدا هست ولی عادل نیست، چه فرض جایگزینی خواهد داشت؟ آیا خدا ظالم است؟ ظلم که از جهل، نقص و نیستی است. آیا خدا «سبحان»، یعنی منزّه از نیستی ها و نقص ها نیست؟ اگر خدا «سبحان» نباشد که اصلاً خدا نیست، او نیز موجود محدود و ناقصی می شود که در اصل وجودش نیاز به هستی بخش دیگری دارد. مثل سایر مخلوقات.

پس همیشه در مهندسی سؤال در ذهنمان راجع به خداوند متعال دقت کنیم که «وجود» و «سبوحیت» خدا را ناخودآگاه نفی کنیم. چرا که در این صورت پاسخ سؤال نیز فایده ای ندارد. دقت شود که اسما یا به قول خودمان «صفات الهی» با وجودش اثبات می گردند، نه این که وجود با صفات اثبات گردد. یعنی اگر خدایی هست (که هست) حتماً حی، قیوم، علیم، حکیم، قادر، عادل و ... می باشد و اگر نباشد، دیگر خدا نیست.

اما در پاسخ سؤال مطروحه نیز دقت شود که اولاً نسبت دادن «چرایی» مرگ فرزند به گناه پدر یا مادر، کار بسیار دشواری است و اگر به اثبات نرسد و یقین حاصل نگردد، نوعی افترا به خداوند متعال است. فرد مدعی به خدا می گوید: تو این فرزند را گرفتی، چون من فلان گناه را کردم! حال سؤال ایجاد می شود که از کجا این «علت و معلول» را کشف کردی؟! آیا وحی شد؟ آیا معصوم^(ع) فرمود؟ آیا کشف و شهودی صورت پذیرفت؟ یا این که همه وهم و گمان و ... بالتبع افترا بود؟!

اما اگر به فرض خداوند متعال فرزندی را به خاطر گناه پدر یا مادرش ببرد نیز مال خودش را پیش خودش برده و در بازپس گیری امانت، مدیون کسی نمی ماند و به کسی ظلمی نشده است، اگرچه فرد یا افراد به آن امانت علاقه ی شدیدی داشته باشند.

به عنوان مثال: اگر صاحب خودرویی، آن را امانت نزد کسی بگذارد و اجازه استفاده ی متعارف هم بدهد، سپس آن شخص و اهل خانواده اش نیز به آن خودرو علاقه و وابستگی شدیدی پیدا کنند. بعد صاحب خودرو ببیند که او امانت داری را رعایت نمی کند و یا اصلاً شیوه ی قهر را پیش گرفته است. آیا اگر امانت را پس بگیرد، به او یا خانواده اش ظلم کرده است؟! آیا اساساً کسی مالک خود یا چیز دیگری هست که بتواند به خدا معترض شود: چرا دادی یا چرا گرفتی؟

و یک نکته ی مهم دیگری نیز باید مورد دقت و توجه قرار گیرد و آن این که حیات دنیا، دار «علت و معلول»، «اثر و تأثیر» و نیز «عمل و عکس العمل» است و هر چیزی قانونی دارد منطبق با حکمت و مشیت الهی. و خداوند متعال در اراده و مشیتش نیز به کسی ظلمی نمی کند. بلکه این اشخاص هستند که سبب ظلم به خود و دیگران می گردند. اگر کسی چشم خود را کور کرد و سبب ناراحتی خود و اطرافیانش گردید، ظالم اوست. پس اگر معصیت کسی سبب مرگ فرزند و حزن و اندون دیگران گردد نیز ظالم همان معصیت کار است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)

ترجمه: خدا به مردم به اندازه ی سر سوزنی ظلم نمی کند و لیکن این خود مردمند که به خویشتن ستم می کنند.

«وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (الجنه، ۲۲)

ترجمه: و خدا آسمانها و زمین را (به خیال و پندار خلق نکرد) بلکه به حق آفرید. آری آفرید تا هر کسی را به آنچه می کند جزاء دهد و در این جزا به کسی ظلم نمی شود.

شبهه ۱۶: در مورد «حبط - باطل شدن اعمال» توضیح دهید. آیا به نوعی ظلم نیست؟ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: قبل از پاسخ سؤال باید یک موضوع کلی تر و اساسی تر را در عقل و ذهن و تفکر خود پاسخگو بوده و حل نماییم: «آیا به خدا ظلم راه دارد و ممکن است ذره‌ای ظلم کند؟!» - «آیا ظلم مبنی بر جهل و نیاز نیست؟!» - «آیا ظلم، با علم و حکمت و قدرت و غنا، منافات ندارد؟!» - «آیا اساساً ظالم می‌تواند خدا باشد؟!». پس در عین تحقیق جهت یافتن سؤالات و شبهات ذهنی، همیشه این یقین را داشته باشیم که ظلم به خدا راه ندارد. و اگر با سؤالی مواجه شدیم که پاسخش را نمی‌دانستیم، این شبهه را به ذهن راه ندهیم که «نکند [العیاذ بالله] خدا ظلم هم می‌کند و ما نمی‌دانستیم؟!».

اما حبط، در لغت به معنای بیهوده، ناچیز و باطل شدن است و اگر باطلی سبب بطلان چیزهای دیگر شود به آن «احباط» می‌گویند. مثل این که انسان به باطلی مثل کفر بگردد که سبب شود همه‌ی اعمال خویش نیز باطل گردد [که وارد این بحث نمی‌گردیم] و در قرآن کریم «حبط» فقط به «اعمال» نسبت داده شده است. یعنی عمل انسان، بیهوده، ناچیز و باطل می‌گردد. مثل آن که در مورد کفار می‌فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران، ۲۲)

ترجمه: اینان هم‌آنند که اعمال [خیری هم که دارند] هم در دنیا بی‌نتیجه می‌ماند و هم در آخرت و از انواع یاوران، هیچ نوع یآوری ندارند.

و از سیاق کلام معلوم است که مقصود اعمال خوب است. چرا که گناه حبط نمی‌شود و آثار سوء خود را در پی دارد.

دقت شود که انسان هر کار خوبی که می‌کند، به منظور رسیدن به نتیجه‌ی خوب آن [چه در دنیا و چه در آخرت] است. اما باید دقت داشته باشد که اولاً «خوبی و بدی» اختصاص به فیزیک و صورت ظاهری اعمال ندارد و بسیار اتفاق می‌افتد که مؤمن و کافر هر دو یک عمل را انجام می‌دهند، اما یکی خیر و صواب و دیگری شرّ و معصیت است. مثل جنگ بین حق و باطل، که اعمال فیزیکی هر دو جناح یکی است. بالاخره هر دو به میدان آمده‌اند، هر دو از نعمات زندگی راحت دست کشیده‌اند، هر دو برای هدف خود مبارزه می‌کنند، هر دو ایثار کرده و جانانشان را به خطر می‌اندازند و هر دو می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند. یا صورت عمل کسی که برای خدا اقامه‌ی نماز می‌کند با کسی که برای ریا و عوام فریبی نماز می‌خواند هیچ تفاوتی ندارد. و ثانیاً باید دقت کند که چه کسی یا چه چیزی را «ارزش‌گزار» می‌داند؟ به طور قطع یا خدا خواهد بود و یا هر چیزی غیر خدا. و غیر خدا همه فقیر و فانی هستند.

پس عمل وقتی ارزشمند است و فواید آن در دنیا و آخرت به انسان مترتب می‌گردد، که خدا برای آن عمل ارزشی قائل گردد. پس اگر کسی به خدا کافر شد، معلوم است ارزش عملی که کرده نزد ارزش‌گزار از بین می‌رود و به نتایج مثبتی که امید داشته نمی‌رسد. یعنی اعمالش حبط می‌گردد.

در مثال «حبط اعمال» را به حیوانی [مثل یک گاو یا گوسفند فربه] تشبیه کرده‌اند که فرد گرسنه در بیابان گمان می‌کند خوراک لذیذی برای او خواهد شد که نه تنها او را از مرگ نجات می‌دهد، بلکه سبب سیری و لذت او نیز می‌گردد، اما وقتی نزدیک می‌شود، می‌بیند آن حیوان مرده و مردار شده و فریبه‌اش نیز به خاطر این است که لاشه‌اش باد کرده و قابل استفاده نمی‌باشد.

بدیهی است اگر کسی کافر یا مشرک شد و برای دیگران کاری کرد، نباید انتظار داشته باشد که آن کار نزد خدایی که منکرش بوده ارزشی داشته باشد و به او مزدی هم بدهد. مزدش را باید از همان دیگرانی که آنها را «إله» خود قرار داده، مثل نفس یا بت یا فراعنه‌ی زمان، طلب کند و به غیر خدا هم که کسی چیزی ندارد بدهد. پس عملش حبط می‌گردد. و در واقع خود اوست که با کفر و شرکش، عمل خویش را باطل و بی‌نتیجه کرده است. هدف او دنیا بوده و دنیا نیز فانی است. و کسی که در دوره‌ای به خدا ایمان داشته و اعمال خوبی انجام می‌دهد و سپس کافر می‌شود، مثل کسی است که مزرعه‌ی خود را به آتش کشیده باشد و اعمال خوب گذشته خود را به وسیله‌ی کاری ناشایست از بین برده باشد که به آن «احباط» می‌گویند. و خدا به کسی ظلم نمی‌کند.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (هود، ۱۶)

ترجمه: کسی که از تلاش خود تنها زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، ما نتیجه ی تلاش ایشان را بطور کامل می دهیم، و در آن هیچ نقصانی نمی یابند * اما اینها همانهایی که در آخرت به جز آتش بهره ای ندارند، و آنچه در دنیا تلاش کرده اند بی نتیجه می شود، چون هر چه کرده اند باطل بوده است.

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران، ۲۵)

ترجمه: پس چه حالی خواهند داشت روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست، زمانی که همه ی آنان را جمع می کنیم و هر انسانی بدانچه کرده بدون کم و زیاد می رسد و به احدی ستم نمی شود.

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۱۷: خدا همه جا هست و در سوره «الذاریات، ۴۷» بیان شده که خلقت را دائماً وسعت می‌بخشد، آیا حضور در محل خلقت جدید مستلزم حرکت خدا نیست؟ (۴ خرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: آیه ی مبارکه و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (الذاریات، ۴۷)

ترجمه: و آسمان را به قوت بنا کرده‌ایم و البته ما آن را وسعت می‌دهیم.

ابتدا دقت شود که «وسعت بخشیدن» شئون مختلفی دارد. علم امروز ثابت کرده که زمین هر لحظه با جذب مواد آسمانی، در هر لحظه بزرگتر و سنگینتر می‌شود. این یک نوع وسعت است. گیاهان، حیوانات و انسان‌ها زاد و ولد دارند، این هم وسعت است. علم یا نیروی انسان افزایش می‌یابد، این هم وسعت است. و این آیه دلالت دارد که گمان نشود خداوند متعال یک بار یک خلقتی را انجام داده و دیگر کار تمام شده است. خیر، بلکه هر آن خلایق جدیدی پدید می‌آیند و این «وسعت در خلقت آسمان‌هاست» که زمین نیز خودش در آسمان قرار دارد.

حال برای درک بهتر موضوع حرکت و فرض حرکت خداوند سبحان، لازم است به چند نکته‌ی مهم دقت شود:

الف - معنا و مفهوم حرکت: برای «حرکت» معانی متفاوتی بیان کرده‌اند که به طور کلی می‌توان آنها را در دو قالب «حرکت به مفهوم فلسفی» و «حرکت به مفهوم فیزیکی» دسته بندی نمود.

حرکت به مفهوم فلسفی، یعنی «خروج تدریجی شیء از قوه به فعل» که به آن «تغییر» نیز اطلاق می‌گردد.

وجود «قوه و استعداد» در یک شیء، خود دلیل بر «نقص و نیاز» آن است. مثل این که نطفه استعداد جنین شدن را دارد و کمالش نیز در این است که جنین بشود، یا نوزاد استعداد رشد فیزیکی، عقلی و علمی دارد و کمالش نیز در این است که به جنین رشدی برسد. یا بذر استعداد گیاه شدن را دارد و ... پس تا نطفه، یا بذر، یا نوزاد، دارای «قوه» بوده و قوه‌ی آنها به «فعل» نرسیده باشد، کامل نشده‌اند. یعنی نقص در هستی خود دارند و نقص نیز همان «نیستی» است و به هر فعلیتی هم برسند، هنوز قوه‌ها و استعدادها‌ی دیگری دارند، یعنی همیشه ناقص و نیازمند هستند.

پس حرکت فلسفی به خدا راه ندارد، چرا که خداوند متعال «هستی محض» یا همان «کمال محض» است، نه این که دارای «قوه و فعل» باشد و حرکت کند تا استعدادهایش به تدریج از قوه به فعلیت برسد.

حرکت به مفهوم فیزیکی نیز یعنی تغییر مکان جسم در ارتباط با زمان. یعنی جسمی در لحظه‌ای از زمان در یک نقطه هست و در نقاط دیگر نیست و در امتداد زمان حرکت می‌کند و در لحظه‌ای دیگر در نقطه‌ی دیگری قرار می‌گیرد. بدیهی است که این حرکت فقط به چیزی تعلق می‌گیرد که دارای «جرم» باشد و در مکان و احاطه‌ی زمان قرار گرفته باشد.

پس اولاً خداوند متعال جرم و جسم نیست و مکان و زمان بر او محیط نیست و ثانیاً حرکت فیزیکی ندارد که اگر در نقطه و جایی بود، سایر مکان‌ها از او خالی باشد. لذا حضور او در همه جا، حضور فیزیکی نیست که برای جای جدید، نیاز به حرکت از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر داشته باشد.

ب - چنین سؤالی وقتی به ذهن خطور می‌کند که خداوند عزوجل یک وجود مستقل و عالم هستی وجود مستقل دیگری فرض شود و بالتبع لازم می‌آید که اولاً هر دو محدود باشند، ثانیاً هر وجودی برای خودش فضا و مکانی داشته باشد و ثالثاً خداوند سبحان نیز شیء، ماده، جرم و یا نوعی مخلوق و مصنوع باشد.

ج - کافیهست از خود سؤال کنیم که مگر حضور خدا در همه جا، قبل از خلقت جدید یا وسعت خلقت چگونه بوده است که اگر خلق جدیدی آمد، مستلزم حرکت جهت حضور در جای جدید باشد؟ آیا خداوند متعال محدود به مکان است و به تناسب هر خلق جدیدی که می‌نماید، جابجا می‌شود، که مستلزم حرکت باشد، یا مثلاً جسمی است که خود را بزرگتر می‌کند تا خلایق جدید را نیز تحت پوشش بگیرد؟

خیر، بلکه عالم هستی، وجود مستقلی نیست، و هر چه هست، تجلی اسما و صفات حق تعالی است که عین ذاتش می‌باشد (یعنی ترکیب نیست که علمش چیزی باشد و قدرتش چیز دیگری).

د - خلق جدید، یعنی تجلی در ماهیتی جدید و تجلی نیازی به حرکت یا بزرگ شدن یا جابجایی ندارد. پس در همه جا هست، یعنی هر چه هست تجلی خود اوست و هر خلقت جدیدی نیز تجلی دیگری از اوست.

شبهه ۱۸: چرا خدا انسان را از خاک و آب (گِل) آفرید و سپس به او روح دمید و ...، مگر نمی‌توانست مستقیم به او امر کند «کُن - باش» و او «بود» شود؟ آیا خدا نیازی به این اسباب داشت؟ (۶ خرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: این سؤال فقط به خلقت انسان بر نمی‌گردد، بلکه می‌توان راجع به خلقت تمامی اجزا، عناصر و مخلوقات عالم هستی چنین سؤالی را مطرح نمود. می‌توان پرسید: چرا خدا برای زمین جاذبه قرار داد و چرا برای جاذبه چرخش ایجاد نمود، مگر نمی‌توانست بدون چرخش زمین و جاذبه موجودات را روی زمین نگه‌دارد؟ چرا خدا زمین را به وسیله‌ی خورشید روشن و گرم می‌کند، مگر نمی‌توانست با یک فرمان «روشن شو، گرم شو» این کار را انجام دهد؟ چرا خدا برای تولد یک نوزاد، وجود پدر و مادر و پروسه‌ی همخوابی، نطفه‌گذاری، رشد جنین در رحم و ... را قرار داد، مگر نمی‌توانست او را مستقیم به دنیا آورد و ...؟ حتی می‌توان در موارد غیرمادی نیز این سؤال را مطرح نمود. مثلاً پرسید: چرا خداوند حکیم برای هدایت بشر انبیا را گسیل داشت، مگر نمی‌توانست به همگان وحی ارسال نماید؟ چرا خدا مرگ را واسطه‌ی ورود به عالم برزخ و قیامت قرار داد، مگر نمی‌توانست مستقیم انسان را از زمین به عالم دیگر ببرد و ...؟

پس اگر موضوع این سؤال را تعمیم دهیم، می‌بینیم که به همه چیز و همه جا قابل اطلاق است و اگر بخواهیم این سؤالات گسترده را خلاصه کنیم، یک سؤال بیش نیست که خود عین پاسخ است: «چرا خدا جهان را براساس علم، حکمت و نظم» آفرید؟

گاهی ذهن فقط به اسم «قادر» و قدرت خدا توجه دارد، لذا فقط می‌پرسد چرا چنین کرد، مگر نمی‌توانست چنان کند؟ این «نمی‌توانست» به قدرت خدا بر می‌گردد. گاهی ذهن فقط توجه به اسم «رحمان» و رحمت الهی توجه دارد و مدام می‌پرسد: چرا خدا عدالت دارد، چرا معذب می‌کند، چرا جهنم می‌آفریند؟ و همین‌طور است اسمای دیگر. و فرمان «کُن» نیز فقط از قدرت خدا صادر نمی‌گردد.

اما خداوند متعال یک موجود تک بُعدی نیست و مرکب از اجزای متفاوت نیز نیست. بلکه اسمایی چون قادر، رحمان، رحیم، علیم، حکیم، مالک، رزاق، جواد، کریم، همه اسم‌ها (نشانه‌های) یک ذات هستند. و عالم هستی تجلی ذات مقدس الهی است و نه تجلی یک اسم او.

الف - از خداوند متعال هیچ فعلی براساس نیاز صادر نمی‌گردد، چرا که او «هستی محض»، «کمال محض» و طبعاً «غنا محض» است و فقر و نیاز به او راهی ندارد. پس آنچه می‌کند، براساس حکمت، ضرورت و نیاز مخلوق است. این نوع انسان است که برای برخوردار شدن از مرتبه‌ی وجودی، زندگی در زمین، استعدادها و هدف از خلقتش ... و رسیدن به آن مقامش، نیاز دارد تا روحش الهی باشد، بدنش خاکی باشد، جنس خاک ترکیبی از خاک خوب و خاک خشک و متعفن (صلصال) باشد و

ب - همه‌ی موجودات ظرفیت دریافت مستقیم فیض از ذات احدیت را ندارند. خداوند متعال براساس علم، اراده، حکمت و مشیتش، هر موجودی را به هدفی و با ظرفیتی محدود در مرتبه‌ای از وجود خلق نموده است. لذا همان‌طور که در عالم خلقت مادی شاهدیم که هر موجودی ظرفیت دریافت مستقیم و کامل را به صورت یک جا ندارد، در خلقت غیرمادی نیز همین‌طور است. نه کسی می‌تواند بدون واسطه و وسیله جرعه‌ای آب بنوشد، و نه کسی می‌تواند بدون واسطه و وسیله کلامی از وحی دریافت نماید و نه کسی می‌تواند بدون واسطه و وسیله قدمی از قدم به صورت مادی یا معنوی بردارد. لذا خلقت براساس سلسله مراتب و نیاز معلول‌ها به علت‌ها و تأثیر و تأثرها پدید آمده است.

ج - در عین حال فرمان «کُن - باش» که البته لفظی و واژه‌ای و صدایی نیست، بلکه «قول» خدا همان «فعل» خداست، در همه جا و همه این علت و معلول‌ها و تأثیر و تأثرها جاری است. هیچ خاک و آبی بدون فرمان «کُن» مبدل به گِل نمی‌گردد و هیچ گلی بدون فرمان «کُن»، ماهیت و جسم انسان نمی‌گردد و هیچ مجسمه‌ای نیز بدون دمیدن روح با فرمان «کُن» زنده نمی‌شود. لذا امر او (که همان فعل اوست) در همه جا جاری و ساری است.

شبهه ۱۹: با توجه به این که مذهب رسمی ما قبل از صفویه تشیع نبوده و به زور شاهان شیعه شدیم، چرا همواره ادعای حقانیت در مذهب خود می‌کنیم؟ اگر چنین نیست، لطفاً مجاب کنید که به زور شیعه نشدیم. (۷ خرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: لازم است که جهت پاسخ این شبهه‌ی رایج شده که در بسیاری از سایت‌های ضداسلام و تشیع نیز فرافکنی می‌شود [اگرچه به احتمال قوی کاربر گرامی شخصاً به چنین سؤالی رسیده باشند، اما رایج شده است]، به نکات ذیل توجه کافی بنمایید:

الف - حکم عقل، عدل و عرف این است که ابتدا مدعی باید دلیل قانع کننده‌ای برای ادعای خود اقامه کند، نه این که حرفی و ادعایی را مطرح کند و سپس بگوید: «اگر قبول ندارید، ثابت کنید که چنین نیست.» این روش هم اکنون در میان تمامی شبهه‌افکنان رایج شده است که حرفی را بی‌هیچ سند و منطقی مطرح می‌کنند و سپس می‌گویند «اگر قبول ندارید، اثبات کن که چنین نیست!»

اگر دقتی جامع‌تر نمایید، متوجه می‌شوید که این روش را حتی برای القای مکاتب نیز به کار می‌برند، مثلاً می‌گویند: نظریه‌ی داروین چنین است و یا نظریه دکارت، هگل، ماکیاوول، رورتی یا باومن چنان است و اگر شما قبول ندارید، رد آن را اثبات کنید. ولی خود هیچ تلاشی نمی‌کنند که ابتدا آن نظریه را به لحاظ علمی به اثبات رسانند. بلکه فقط با توسل به این روش فرافکنی و القا می‌کنند.

ب - با مطالعه‌ی مستندات تاریخی به وضوح روشن می‌شود که اگرچه حکومت‌های حاکم بر ایران تا چند سده‌ی پیش، اگرچه اصلاً مسلمان نبودند، اما مدعی مذهب اهل سنت بودند و مذهب رسمی ایران نیز تشیع نبود، اما مذهب القایی آنان دولتی و زوری بود و نه گرایش مردم به تشیع.

اکثریت غالب مردم ایران، حتی قبل از حمله‌ی اعراب به ایران، عاشق و شیعه‌ی حضرت علی^(ع) و اهل بیت^(ع) بودند. اگر مقابل اعراب ایستادگی نکردند، به خاطر علاقه و گرایش به اسلام بود. اگر مأمون مجبور شد که امام رضا^(ع) را به طوس آورد، یک جنبه‌اش دور کردن ایشان از مدینه بود، جنبه‌ی دیگرش تشیع مردم ایران و فشار اذهان عمومی بر مأمون بود که حکومت را حق اهل بیت^(ع) می‌دانستند و این ماجرا بسیار قبل از روی کار آمدن صفویه بود. اگر امامزادگان از مکه، مدینه و کل سرزمین حجاز و عراق به ایران فرار می‌کردند، به خاطر استقبال مردم بود و در نهایت نیز توسط حکام وقت که ادعای تسنن داشتند کشته می‌شدند ... و اگر صفویه توانست در ایران به قدرت و حکومت برسد، به خاطر ادعای همسویی با مذهب اکثریت مردم بود و می‌دانست که از حمایت شیعیان برخوردار خواهد شد. شیخ مفید، علامه مجلسی، شیخ طوسی و ادیبانی چون: مولوی، حافظ، سعدی و فردوسی که مجبور به تقیه بودند و برخی آنان را اهل تسنن و به مذهب اشعری خوانده‌اند، همه عاشق اهل بیت^(ع) بوده و اغلب اشعارشان در مدح و ثنا و معرفی آنان است و اینان همه قبل از صفویه بودند.

ج - نه تنها مذهب تشیع یا تسنن، بلکه اساساً اعتقادات با زور قابل تحمیل نیست و به همین دلیل در فقه تشیع تأکید شده که «تقلید در اصول اعتقادات جایز نیست» و حتماً باید از روی تحقیق باشد.

پذیرش یا عدم پذیرش مباحثی چون «ولایت و امامت»، یک مبحث عقلی در اصول اعتقادات است و نه یک روش سیاسی که بتوان آن را به زور بر اذهان عمومی تحمیل و غالب کرد. اگر به زور جنگ یا حکومت بود، امروز یک زرتشتی یا مسیحی یا یهودی در ایران وجود نداشت، چه رسد به بهایی یا سایر کفار.

اگر پذیرش یا تغییر اعتقادی به زور، به جنگ، به اختناق یا به تحمیل ممکن بود، لازم می‌شد که مردم ما امروز نه تنها شیعه یا سنی، بلکه اصلاً مسلمان نباشند. چرا که از اواخر صفویه و دوره‌های قاجاریه و پهلوی، جنگ‌های بسیاری بر ایران تحمیل شد و سال‌ها انگلیس‌ها، روس‌ها و امریکایی‌ها این مملکت و ملت را زیر سلطه‌ی کامل سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خود له کردند، اما اعتقادات مردم نه تنها تغییر نیافت، بلکه محکم‌تر نیز شد و به انقلاب اسلامی، سقوط سلطنت ۲۵۰۰ ساله و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران انجامید.

پذیرش تشیع توسط مردم ایران، به خاطر پذیرش دعوت حضرت محمد مصطفی^(صلوات الله علیه و آله)، با عقل، درایت، بینش، بصیرت و عشق به حقیقت و کمال جویی بوده و هست. لذا بدون توجه به حکومت‌ها و دولت‌هایی که پس از رحلت ایشان به قدرت رسیدند و سعی در تحمیل عقاید خود کردند، روز به روز به رشد علمی و استحکام اعتقادی خود افزودند. لذا وقتی پای بحث و استدلال در اثبات حقانیت تشیع به میان می‌آید، نه در رد مذاهب دیگر به حکومت‌ها استناد می‌کنند و نه در تأیید تشیع به صفویه یا حکومتی دیگر استناد می‌کنند. بلکه دلایلشان بر وحی، سنت و سیره پیامبر اکرم^(ص) و براهین عقلی استوار می‌باشد.

شبهه ۲۰: برخی (در سایت‌ها) می‌گویند: خداوند خودش دیکتاتور است که دستوراتی می‌دهد و می‌گوید اگر بندگی و اطاعت مرا نکنید به بدترین عذاب‌ها دچار می‌شوید(!) (۷ خرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: قبل از پاسخ بسیار مهم است که معلوم شود آیا آنان که درباره‌ی خداوند متعال چنین سخنانی (آن هم با الفاظ زشتی که در این سؤال اصلاح شد) را گفته و یا در سایت‌ها مطرح می‌کنند، اصلاً اعتقادی به خدا دارند یا این که اهل کفر و شرک بوده و برای ضدتبلیغ چنین سخنانی می‌گویند؟!

باید توجه داشت که «دیکتاتور» به زورگویی به ناحق می‌گویند، وگرنه هر فرمانی که عدم اجرای آن موجب ضرر، خسران، ناراحتی و عذاب شود که «فرمان زور» و فرمان دهنده به آن «دیکتاتور» نیست. آیا اگر پزشک بگوید: «این دارو را بخور و آن غذا را نخور، وگرنه بیماری تو شدت می‌یابد و مثلاً کلیه یا کبدت از کار می‌افتد»، یک نوع دیکتاتوری است؟ یا اگر پلیس بگوید: از چراغ قرمز عبور نکن، وگرنه هم جریمه می‌شوی و هم تصادف می‌کنی» دیکتاتوری است؟ یا اگر بگوید: این اسید است و اگر بنوشی دچار سوختگی و پوسیدگی و سوزش نای، مری، معده و روده می‌شوی و می‌میری، دیکتاتوری است؟ اگر این طور باشد که کلیه ی قوانین طبیعی و مدنی و ضمانت اجرای آنها دیکتاتوری است. چطور گمان دارند که حتی یک بازی با توپ مثل فوتبال و بستکتبال باید قانونمند باشد، اما عالم خلقت و مسیر رشد نباید قانونمند باشد و اگر قوانینی داشت، حتماً دیکتاتوری است؟!

خداوند متعال خود حق است و جهان را به حق آفریده است و فرمان به حق می‌دهد و هر کس که نافرمانی کند، به ناحق عمل کرده و به خود و دیگران ظلم روا داشته و به نتیجه‌ی ظلمش می‌رسد.

«وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (الجنه، ۲۲)

ترجمه: و خدا آسمان‌ها و زمین را (به خیال و پندار خلق نکرد) بلکه به حق آفرید. آری آفرید تا هر کسی را به آنچه می‌کند جزاء دهد و در این جزا به کسی ظلم نمی‌شود.

الف - البته که خداوند متعال، هم رحمان و رحیم است و هم متکبر و قهار و جبار - هم غفور و عفو است و هم سریع‌الحساب و منتقم. و کبریایی (تکبر) را خاص خود بیان داشته و دیگران را از آن نهی می‌نماید. چرا خالق، حاکم، رازق و مالک خود اوست و مابقی همه مخلوقات و بندگان او هستند و نباید به یکدیگر تکبر کنند:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (الحشر، ۲۳)

ترجمه: او الله است که هیچ معبودی جز او نیست مَلِكٌ و منزه است، سلام و ایمنی دهنده است، مسلط و مقتدر است، جبار و متکبر است، آری الله منزّه است از آن شریک‌ها که برایش می‌ورزند.

ب - همین که او همه ی موجودات و از جمله انسان‌ها را آفریده است، معلوم می‌شود که هیچ کدام غنی بالذات نبوده و همگان حادث، مصنوع، مخلوق، فقیر، محتاج و نیازمند به غیر و یا در یک کلمه «عبد - بنده»ی غیر هستند. این بندگی در ذات همه‌ی موجودات و از جمله انسان‌ها به وضوح متبلور است. به همین دلیل انسان به صورت مستمر غیر را هدف می‌گیرد و برای رسیدن به آن حرکت می‌کند و در واقع بنده‌ی آن غیر می‌شود. چرا که خود را ناقص و نیازمند و کمال خود را در رسیدن به غیر می‌بیند. منتهی برخی مصداق آن غیر «معبود» را به خطا از میان مخلوقات و بندگان چون خود می‌گیرند و با عشق فراوان به بندگی آنها می‌پردازند. آن معبود کاذب می‌شود «إله» آنها و آنها نیز می‌شوند «عبد و بنده»ی آن إله.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم کسانی هستند که به جای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آنها را دوست می‌دارند، مانند دوست داشتن خدا ...

لذا هیچ کس نیست که بندگی نکند، خواه إله و معبود او بت سنگی یا گاو باشد، خواه هوای نفس خودش، خواه ابلیس و سایر شیاطین و طواغیت درونی یا برونی و خواه الله جل جلاله. لذا فرمود: «لا إله الا الله» - یعنی معبود و إلهی به جز «الله» وجود ندارد و برای رشد و رسیدن به این کمال هدایت نمود.

بدیهی است هر کس معبود، إله و معشوق واقعی را هدف نگیرد، به سراغ إله‌های کاذب رفته و نه تنها به رشد و کمال نمی‌رسد، بلکه به اسفل‌السافلین هبوط و سقوط می‌کند و عذاب‌های این سقوط را می‌چشد. بنا نیست کسانی که براساس عقل، فطرت، علم، آگاهی، بصیرت، سعی و زحمت طریق رشد را می‌پیمایند، با کسانی که با بندگی هوای نفس و بردگی طواغیت و اطاعت از شیاطین، از مسیر خارج شده و با نافرمانی به ظلم و خوش‌گذرانی پرداخته و مسیر هبوط و سقوط را طی می‌کنند، به یک هدف و نتیجه برسند. یکی براساس علم عمل می‌کند و یکی براساس جهل، یکی شب را به عبادت و بندگی الله می‌گذراند و یکی به لذایذ دنیوی و حیوانی و آن هم از راه حرام. آیا هر دو باید به یک نتیجه برسند، وگرنه خدا دیکتاتور است؟ یا هر کدام باید به نتیجه ایمان و عمل خود برسند و خداوند رحمان و رحیم، حکیم و عادل است؟ عقل و عقلا چه حکم می‌کنند؟ لذا فرمود:

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحَدِّثُ الْآخِرَةَ وَ يُرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: آیا کسی که در اوقات شب در حال سجده و ایستاده به عبادت مشغول است و از آخرت می‌ترسد و امیدوار رحمت پروردگار خویش است مانند از خدا بی‌خبران است؟ بگو آیا آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند یکسانند؟ هرگز. ولی تنها کسانی متذکر می‌شوند که دارای خرد باشند.

ج - آری، باریتعالی عزیز، قوی، جبار و متکبر (مقام کبریایی) نیز هست. البته نه این که مرکب و قابل تجزیه باشد، بلکه همه‌ی این اسما و صفات عین ذات مقدس اوست. و قوانین خلقت او در دنیا و آخرت نیز حاکم است و برای تحقق اراده، مشیت و خلقتش براساس علم و حکمت نیز از کسی نظر و مشورت نگرفته و نمی‌گیرد. پس همان‌طور که براساس قوانین طبیعی کسی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که از بالای برجی به وسط خیابان سقوط کند و نه تنها آسیبی نبیند، بلکه لذت پرواز هم ببرد، یا وسط آتش ببرد و نسوزد، کسی نمی‌تواند انتظار داشته باشد که مسیر انحطاط را برود، و به فلاح و سعادت نیز برسد. حتماً نخواهد رسید و معذب خواهد شد.

خداوند متعال نه برای قرار دادن جاذبه برای زمین از کسی مشورت یا اجازه گرفت و نه برای اجر رشد یا تعذیب هبوط از کسی اجازه و نظر خواست. اینها قوانین حکیمانه‌ی خلقت هستند که موافق و مخالف، مؤمن و کافر، خاضع و متکبر، عادل و ظالم و ... همه محکوم به آن هستند و «لا یُمِکِن الْفِرَارُ مِنْ حُکْمَتِکَ» واقعیتی است حاکم، اگرچه بسیاری نپسندند.

او نیازی به بندگی و عبادت مخلوقاتش ندارد، بلکه همگان جهت رشد و فلاح نیازمند بندگی و اطاعت او هستند و اگر او را بندگی نکنند، حتماً غیر او را بندگی خواهند کرد و به جهت عمل خود معذب خواهند شد:

«إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (الزمر، ۷)

ترجمه: اگر کفر بورزید خدا بی‌نیاز از شماست و او کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد. و اگر شکر بگذارید همان را برایتان می‌پسندد و هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و در آخر، بازگشتان به سوی پروردگارتان است و او شما را به آنچه می‌کرده‌اید خبر می‌دهد که او دانای به اسرار سینه‌هاست.

شبهه ۲۱: از کجا بفهمیم که امام زمان (ع) وجود دارد؟ (۶ تیر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: بدیهی است که فهم و درک هر وجودی، مبتنی و مستلزم شناخت او یا آن است. به عنوان مثال اگر در همین عالم طبیعت و مادی نیز تا کسی اکسیژن را نشناسد، یا جاذبه، یا انرژی یا ... را نشناسد - اگر چه با آنها زندگی می‌کند و به واسطه‌ی آنها زنده است - ولی وجودشان را نخواهد شناخت. چنانچه در این عالم موجودات بسیاری وجود دارند که همگان و یا اغلب نمی‌شناسند و چون نمی‌شناسند، حتی سؤال از این که هست یا نیست نیز به ذهنش خطور نمی‌نماید. و البته هر کس بیشتر بشناسد، بیشتر پی به وجود می‌برد. یک دانشمند فیزیک یا شیمی، بسیار بیشتر از یک چوپانی که تحت قوانین فیزیک یا با عناصر شیمیایی زندگی می‌کند، وجود آنها را درک می‌کند.

اما «شناخت» نیز اصول، قوانین و چارچوب‌هایی دارد، از جمله:

الف - شناخت مفاهیم مقدم بر شناخت مصادیق است:

این یک قانون کلی است. اگر کسی در طبیعت مفهوم آب آشامیدنی را نشناسد، برای او فرقی بین آب دریا، آب میوه، یا هر سیال دیگری نیست. در مفاهیم معنوی نیز چنین است. از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: بالاخره شما بر حق هستید یا طلحه و زبیر؟ آنها نیز ادعای حقانیت دارند؟ ایشان فرمودند: «شما اول حق را بشناسید، سپس صاحب حق را خواهید شناخت».

بر همین اساس، بدیهی است که اگر کسی مفاهیم دین، مؤمن و کافر را نشناخت، ممکن است در مصداق شناسی به معاویه و یزید امیرالمؤمنین بگوید و امام حسین (ع) را [العیاذ بالله] خروج یافته از دین بنامد.

امام علی (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) و امام زمان (عج)، مصادیق «امامت» هستند. پس تا کسی امامت را نشناسد، مصداق آن یا بودن و نبودنش را نخواهد شناخت، اگرچه مقابل او بایستد و با او سخن گوید و حتی اگرچه او خود را کاملاً معرفی نماید (مثل کربلا).

ب - شناخت، سلسله مراتب و مقدم و مؤخر دارد:

شناخت، سلسله مراتب و تقدم و تأخر دارد. تا کسی اعداد را نشناسد، چهار عمل اصلی را نمی‌شناسد و تا آن را نشناسد، جبر و مثلثات را نخواهد شناخت. تا کسی پدر و مادر نشناسد، فرزندشناسی برای او میسر نیست و تا کسی نور را نشناسد، از تجلی و انعکاس نور نیز چیزی نخواهد شناخت. اگرچه تمام وجودش در تالو آن نور باشد.

امام زمان (عج) آخرین امام و جانشین پیامبر است و پیامبر (ص) نیز نبی و رسول خداست. پس اگر کسی خدا را نشناسد، نبوت و مصداقش پیامبر (ص) را نمی‌شناسد و اگر او را نشناسد، ولایت و امامت و مصداقش را نخواهد شناخت. لذا در دعای «اللهم عرفنی نفسک ...» سلسله مراتب شناخت را تقاضا می‌کنیم و می‌گوییم: «خدایا تو خود، خودت را به من بشناسان، اگر نشناسانی، پیامبرت را نخواهم شناخت. پیامبرت را بشناسان که اگر نشناسانی امام و حجت را نخواهم شناخت و او را بشناسان که اگر نشناسانی، از دین تو گمراه خواهم شد».

ج - با توجه به نکات فوق، کسی که (به حد خودش، از عوام گرفته تا فیلسوف و عارف) خدای حکیم و هادی را شناخت، کتاب و نبوت و مصادیق آنها را که قرآن و پیامبر اکرم (ص) است خواهد شناخت و هر کس قرآن و نبوت و نبی اکرم (ص) را بشناسد، ولایت و امامت را نیز خواهد شناخت و برای شناخت مصادیقش به پیامبرش رجوع خواهد نمود.

در این جا دو شناخت حاصل می‌گردد. یکی شناخت تاریخی یا به قولی شناسنامه‌ای و دیگری شناخت حقیقی.

ج ۱/۱- در شناخت تاریخی و شناسنامه‌ای به سخنان و رهنمودهای رسول الله (ص) و براساس معرفی او و اهل بیت (ع) رجوع می‌کند و با اسناد و اقوال موثق و رؤیت محقق شدن همه ی پیش‌بینی‌ها، بر او اثبات می‌گردد که یازدهمین امام از این سلسله فرزند ذکوری به نام «مهدی (عج)» داشته که در نیمه ی شعبان ۲۵۵ هجری متولد شده است و براساس علم، حکمت، قدرت و وعده‌ی الهی تا ظهور و حکومتش زنده خواهد بود.

ج ۲/۲- در شناخت واقعی نیز می‌فهمد، خداوند متعال هیچ گاه هدایت بندگانش را رها نمی‌کند و هیچ گاه به خود آنها نمی‌سپارد. و براساس آیات قرآن کریم می‌فهمد که حق تعالی هیچ گاه هدایت را نه به دست ظالمین می‌سپارد و نه به دست کسانی که خودشان به هدایت محتاج هستند. پس می‌فهمد که حتماً باید در هر زمانی امام زنده و ناطقی باشد که به او «امام زمان» اطلاق می‌گردد و نتیجه می‌گیرد که پس: امام زمان (عج) هست، اگرچه من او را نبینم. چرا که ملاک رشد و سعادت، شناختن و پیروی و اطاعت است و نه دیدن. از این رو حضرت رسول اعظم (ص) فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد (نه این که ندیده باشد) به مرگ جاهلیت مرده است».

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۲۲: آیا محدودیت در وجود خدا دال بر نیازمندی اوست، چرا؟ فرق توحید واحدی و توحید احدی چیست؟ (۲۰ تیر ۱۳۹۱)

«**ایکس - شبهه**»: هر گونه حد و محدودیتی (در هر چیزی) دلیل بر نقص در وجود است. نقص نیز یعنی «نیستی». اگر کمال حد برداشت و محدود شد، یعنی نقص (نیستی) به او راه یافته است. به عنوان مثال: اگر علم - جمال - غنا - قدرت - حکمت ... و سایر صفات کمالیه [که همه اسماء الله و تجلی او می باشد] در سایر موجودات مثل انسان، محدود است، یعنی آنها هستی محض نیستند. چرا که هستی محض، کمال محض است و حدی بر نمی دارد.

بدیهی است که هر محدودی نیازمند است، چرا که ناقص است و اولین نیاز او نیز به اصل وجود خود و سپس کمال و عوامل نیل به کمال است. چرا که محدود ابتدا محتاج به پدید آمدن و هست شدن می باشد و سپس محتاج به عوامل بیرونی جهت نیل به کمال می باشد.

اگر به سیر تکاملی خود توجهی کنیم، مطلب کاملاً روشن می گردد. به عنوان مثال: علم یا غنا که محدود است. برخی چیزها را می دانیم و بسیاری را نمی دانیم و دارایی های مادی و معنوی ما نیز محدود است، یعنی قابل افزایش یا کاهش نیز هستند. حال از کجا علم یا ثروت و غنا بیاوریم و بر کمال خود افزوده و نیستی هایمان را پس از نیست بودن، پدید آوریم؟ به طور قطع از خودمان نمی توانیم، چرا که به همین حد محدودیت داریم، پس باید از منبع دیگری اخذ نماییم. لذا نیازمند به آن منبع هستیم. پس هر موجودی که محدود باشد، نیازمند است و هر موجودی که نیازمند باشد، در اصل پدید آمدن خود (که در هر لحظه کمالی در او پدید می آید) محتاج دیگری است، پس هر آنچه محدود است، مخلوق است و نمی تواند خالق عالم هستی باشد. لذا خداوند حدپذیر نیست. هستی محض و کمال محض است و هیچ گونه نقصی به او راه ندارد. (سیحان - منزله) از نیستی ها و کاستی ها می باشد.

الف - توحید احدی، یعنی ذات باری تعالی بسیط بوده و منزله از ترکیب و اجزا می باشد. هر شیء مرکبی، متشکل از اجزا بوده و به اجزای خود نیازمند است و قابل تجزیه و ترکیب نیز هست، که اینها همه صفت ماده و از ضروریات ماهیت است. و حق تعالی هستی محض است و ماهیت ندارد. اگر کسی گمان کند که علم خدا چیزی و قدرت او چیز دیگری و زیبایی او چیز دیگری است، او را مرکب و نیازمند به اجزا دیده است، اما «احد» یعنی علم، قدرت، جمال ... و سایر اسمای کمالیه ی او عین هم و عین ذات اوست.

برای آن که ذهن کمی بیشتر با مفهوم آشنا شود، به شناخت کمالات در همین عالم توجه کنیم: آیا علم زیبا نیست؟ آیا علم قدرت نیست؟ آیا قدرت زیبا نیست؟ آیا علم، قدرت و زیبایی عین حیات نیست؟

ب - توحید واحدی یعنی خدا دوتایی بردار یا تعددپذیر نیست. چرا که وجود دو هستی محال است. اگر دو هستی فرض شود، حتماً هر دو محدود می شوند و ثابت شد که هر محدودی نیازمند و مخلوق است.

شبهه ۲۳: در سوره الاعراف آیه ۳ تأکید شده «لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ - جز او اولیای دیگر [سایر مدعیان ولایت] را پیروی نکنید.» آیا این آیه به اهل بیت^(ع) نیز صدق می‌کند؟ (۳ مرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: قبل از هر بحثی لازم است خود را عادت دهیم که هیچ گاه یک متن [به ویژه یک آیه] را نصفه و نیمه نخوانیم و بعد راجع به آن به تفکر و قضاوت بنشینیم. لابد این حکایت قدیمی و معروف را شنیده‌اید که بی نمازی مدعی شد که به حکم آیه ی «لا تقربوا الصلوة - به نماز نزدیک نشوید» نماز نمی‌خوانم! و حال آن که آیه قید «و انتم سکاری» داشت. یعنی هنگامی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید. سؤال فوق نیز بخشی از یک آیه به شرح ذیل است که شامل اثبات و نفی می‌باشد:

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (الأعراف، ۳)

ترجمه: آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و جز او از [معبودان کاذب دیگر] پیروی نکنید، چه اندک اند کسانی که متذکر (عامل به این معنا) می‌شوند.

پس در این آیه، قبل از آن که متذکر شود چه اشخاصی را پیروی نکنید، متذکر شده است که آنچه خدا نازل نموده است را پیروی کنید. و آنچه خدا نازل نموده نیز مستقیم به ما وحی نشده است، بلکه توسط کسی که خود، او را به نبوت برگزیده و کسانی که خود، آنها را «اولیاء»ی خودش و یا «ولایة امر» خواند به دست ما رسیده است. حال آیا پاسخش این است که آیه را از آنها گرفته و ولایت خودشان را منکر شویم؟! مثل وهابیت قدیم و جدید که کتاب خدا را از رسول خدا^(ص) می‌گیرند و می‌گویند: همین کتاب برای ما بس است. و از جمله آنچه از سوی خدا آمده، امر به ولایت‌پذیری از اولیای اوست.

الف - ولی و اولیاء:

ابتدا باید از طریق عقل و وحی برای ما (انسان) روشن شود که مگر چند ولی داریم؟ و اگر خدا یکی است، پس «اولیاء» یعنی چه؟

ولی، یعنی سرپرست، که البته معانی دوستی و نزدیکی نیز در آن مستتر است. چرا که سرپرست حقیقی، دوست و نزدیک نیز هست. بدیهی است که عالم هستی یک خالق، یک رب، یک إله و بالتبع یک «ولی» حقیقی بیشتر ندارد. اما انسان می‌تواند به غلط و از روی جهل و به خاطر مطامع، ترس و ... اشخاص یا اشیای دیگری را «إله، معبود، رب و ولی» خود فرض نماید. لذا فرمود در حقیقت «لا إله الا الله»، الهی جز الله جل جلاله وجود ندارد و «هو رب العالمین» و رب همه عوامل اوست و «لا ولی و لا نصیر» و صاحب ولایت و نصرت بخشی جز او وجود ندارد.

اما این حقیقت عالم است و دلیل نمی‌شود که برخی به سوی مدعیان یا به تعبیر دیگر خدایان کاذب نروند. لذا فرمود آنها که مؤمن هستند، یک ولی بیشتر ندارند که آن هم الله جل جلاله است، اما آنان که به او کافر می‌شوند، از وحدت و توحید خارج شده و ولی‌ها (اولیاء)ی متعدد و کثیری خواهند داشت. رب شهوت، رب قدرت، رب مال، رب جاه و مقام، رب جمال و ارباب‌ها متفرق که همه کاذبند. یعنی در حقیقت هستی هیچ ربوبیتی ندارند، بلکه از پوسته و مجرای بندگی خارج شده و طغیان کرده‌اند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: خداوند سرور (سرپرست و دوست) کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.

ب - ولایت و ولایت پذیری حتماً تجلی و تحقق بیرونی دارد:

باید دقت کنیم که «ولایت و ولایت پذیری» چیست و چگونه است؟ آیا فقط یک شعار است؟ آیا فقط واژه‌گرایی است؟ آیا همه وهم، خیال و گمان است؟ یا حتماً مستلزم واقعیت و تحقق خارجی می‌باشد؟ اگر

علم، قدرت، رحمت، رزاقیت، مالکیت، ربوبیت ... و سایر اسمای الهی همه تحقق خارجی دارد، پس لابد ولایت او نیز تحقق خارجی دارد، وگرنه قابل شناخت، درک و اطاعت نخواهد بود.

کسی که مدعی شد من خدا را می پرستم. پرستش او چیست و چگونه او را می پرستند؟ کسی که مدعی شد من ولایت الله جل جلاله را گردن نهاده ام. چگونه آن را محقق می کند؟ آیا فقط شعار می دهد و اسیر اوهام و واژه هاست؟ یا آن که در واقع خدا را عبادت می کند و عبادت نیز به جز اطاعت نیست؟

اطاعت نیز مستلزم دریافت و ادراک «امر» است. اگر امر کسی ابلاغ نگردد که اطلاعی در اختیار نیست تا اطاعت شود. و این اوامر الهی نیز مستقیم ابلاغ نشده است. پس لازم می آید که ولایت و اوامر او در تعیینات خارجی متجلی گردند.

ج - چگونگی تحقق ولایت پذیری، عبادت و اطاعت:

لذا همان خدایی که فرمود به جز ولایت من را نپذیرید، به جز از اوامر من تبعیت نکنید و به جز من را عبادت و تبعیت نکنید، که هر چه غیر از من باشد، خود مخلوقی چون شماست. هم او فرمود که ولایتش در کجا و چگونه متجلی شده و تسری یافته است و ولایت پذیری او، عبادت او و اطاعت او چگونه محقق می گردد. چنانچه می فرماید ولایت پذیری از من، در ولایت پذیری از کسانی که خود آنها را ولی امر قرار دادم، تجلی یافته و محقق می گردد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵)

ترجمه: ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

* از این رو اطاعت از رسول را در طول اطاعت خود معرفی نموده می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد ص، ۳۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [و نیز] اطاعت نمایید و کرده های خود را تباه نکنید.

* و می فرماید برای ولایت پذیری من، باید ولایت رسولم (ص) و اولی الامر، یعنی نه یک ولی، بلکه چندین ولی که منتسب به من هستند و از سوی من به ولایت منصوب شده اند را اطاعت کنید.

پس اگر سؤال شد که حالا این «اولی الامر» چه کسانی هستند؟ آیا هر کس که بر مسلمین مسلط شد، ولی امر آنها محسوب می شود، یا اشخاص خاصی هستند؟ می فرماید به رسول الله (ص) مراجعه کنید، چرا که امر مرا او به شما ابلاغ می نماید و منصوبین به ولایت از ناحیه ی من را او به شما معرفی می کند. چنانچه وحی من را او به شما می رساند. و اگر شرایطی در زمانها یا مکانهای مختلف پیش آمد که شک کردید، یا نظریات متفاوت سبب بروز اختلاف نظرها شد، برای یافتن حقیقت باز هم به رسول (ص) مراجعه کنید، چرا که ولایت او، همان ولایت من است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجامتر است.

* پس مؤمنین و آنان که به خدا و روز واپسین (معاد) ایمان دارند و ولایت الله جل جلاله را قبول کرده و گردن نهاده اند، بالتبع ولایت رسول الله (ص) را پذیرفته اند و بر همین اساس به وحیی که به او نازل شد و قرآن کریم ایمان آورده اند و با رجوع به او و اطاعت از او (در فرمایشات مکرر و از جمله غدیر خم)، تسری و تجلی ولایت در اهل بیت عصمت (ع) را قبول نموده و گردن نهاده اند. آنچه را خدا نازل کرده اخذ نموده و آنچه را دیگران امر، نهی و القا می کنند تا خلاق را تحت ولایت خود در آورند را رد و نفی می کنند. چنانچه در آیه مورد سؤال و بحث دستور داده شد:

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (الأعراف، ۳)

ترجمه: آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و جز او از [معبودان کاذب دیگر] پیروی نکنید، چه اندک اند کسانی که متذکر (عامل به این معنا) می شوند.

شبهه ۲۴: این شبهه بسیار رایج شده که «خداوند ارحم الراحمین است، همه گناهان را می‌بخشد و بندگانش را عذاب نمی‌کند. این آخوندها عذاب جهنم و ... را از خودشان می‌گویند». لطفا توضیحی روشن و مستدل بفرمایید. (۹ مرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: مهم است که بدانیم، مسئله‌ی اصلی و هدف گویندگان این شایعات و اکاذیب چیست؟ نگران خدشه‌دار شدن رحمت و وسعه‌ی الهی هستند و یا اصلاً اعتقادی به خدا نیز ندارند، چه رسد به رحمت او، بلکه به خاطر بغض به اسلام، بغض «این آخوندها» را در دل دارند و از هر دری برای ایجاد اعوجاج در خدانشناسی وارد شده و به هر وسیله‌ای برای دور کردن مردم از صراط مستقیم و تقوای الهی و دینداری متمسک می‌شوند، حتی شده از باب رحمت الهی نیز سوءاستفاده می‌کنند؟ و هر موضوعی را بهانه جهت ضدتبلیغ علیه روحانیت می‌کنند تا بین مردم با آنها فاصله بیاندازند، باشد که بین آنها و دینشان فاصله بیافتد و به جای تحصیل علم و آشنایی درست با دین، پیرو خرافات و اوهام گردند.

از آنها باید سؤال نمود که حالا با این رحمت و وسعه‌ی الهی از کجا آشنا شدید و از کجا فهمیدید که او همه‌ی گناهان را می‌بخشد و هیچ یک از بندگانش را عذاب نمی‌کند؟ آیا به خودشان وحی جدیدی رسیده است و یا کتابی به آنها نازل شده است که دیگران و از جمله «این آخوندها» از آن خبر ندارند؟ چرا که در قرآن نه تنها چنین مطلبی نیست، بلکه به عکس آن تصریح و تصدیق شده است.

خداوند متعال خود در آیات متفاوتی به این شایعه‌ی قدیمی پاسخ داده است و با تأکید بر این که این گونه قضاوت‌ها با حکمت و عدل الهی منافات دارد و هیچ گاه خوب و بد، عالم و جاهل، مؤمن و کافر، متقی و فاسق و ... یکسان نخواهند بود، از مدعیان سؤال می‌کند که بر چه اساسی چنین احکامی صادر می‌کنید؟! به شما وحی رسیده، کتابی از خدا یا خدایانی دیگر دارید؟! یا از خدا ضمانت‌نامه گرفته‌اید؟!

«أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْإِلَهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ» (القلم، ۳۵ تا ۳۹)

ترجمه: آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد * شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید * یا شما را کتابی هست که آن را فرامی‌گیرید * که هر چه را برمی‌گزینید برای شما در آن خواهد بود (هر چه دوست دارید در آن آمده باشد) * یا این که شما تا روز قیامت [از ما] سوگندهایی رسا گرفته‌اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید.

خداوند متعال خود را با قلم صنع (در خلقت) و با کلام وحی (در قرآن) کریم معرفی نموده است و آنچه از علوم قرآنی، به ویژه در خدانشناسی به ما رسیده است نیز توسط همین «این آخوندها» بوده است.

الف - البته که خداوند متعال رحمان و رحیم است و همه‌ی گناهان بندگانش را می‌بخشد. اما نه بدین شکل و معنا که خلقت عبث گردد، فرقی بین حق و باطل و پیروانش نباشد و عدل الهی در اذهان مشتبه یا حتی ابطال گردد! بلکه این بخشش عمومی و عفو همه‌ی گناهان را مشروط به «توبه» کرده است. و توبه یعنی بازگشت. بدیهی است اگر کسی توبه کند و از مسیر انحراف و عناد بازگردد، خداوند متعال که ارحم الراحمین است، همه‌ی گناهان او را (البته نه حق الناس را که باید ادا کند) می‌بخشد. چنانچه فرمود:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ وَاللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (آل عمران، ۱۲۵)

ترجمه: و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد و بر آنچه مرتکب شده‌اند با آن که می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند * پاداش آنها آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

و تأکید نمود که این بخشش، مخصوص برخی از گناهان نیست، بلکه همه گناهان تائب، متذکر و استغفار کننده را (به غیر از حق الناس) می بخشد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (الزمر، ۵۳ و ۵۴)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته‌اید از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه ی گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده ی مهربان است * و پیش از آن که شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید.

پس در ارحم الراحمین خداوند کریم همین بس که نه تنها جمیع گناه گناهکاران را می‌بخشد، بلکه به آنها بهشت ابدی و نعماتش را نیز پاداش می‌دهد، اما مشروط به این که اولاً از رحمت الهی ناامید نگردند و ثانیاً قبل از آن که مرگشان فرا رسد، توبه و استغفار کرده و تسلیم امر پروردگار شوند. یعنی هم از مسیر انحراف برگردند (توبه) و هم طلب بخشش و آمرزش کنند (استغفار) و هم در صراط مستقیم حرکت کنند.

ب - اگر کسی خداوند متعال را به علم، حکمت، عدل، رحمت و هم چنین عذاب شناسد، اصلاً خدا را نشناخته است و چنانچه در آیه فوق (القلم، ۳۵ تا ۳۹) بیان گردید، براساس اوهام، امیال شخصی و یا بغضها، چیزهایی از خود می‌یابد و به خداوند متعال و کتاب او نسبت می‌دهد. اگر قرار بر این بود که همگان بخشیده شوند، دیگر نه پیامبر و شریعتی نازل می‌شد و نه باید و نیایدی وضع می‌گردید و نه قیامت و بهشت و جهنمی برپا می‌شد. و این به مثابه عبث و باطل بودن خلقت است. لذا در رد این اوهام و شایعات کاذب فرمود:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ * أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» (ص، ۲۷ و ۲۸)

ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده] اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده‌اند * آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند چون مفسدان در زمین می‌گردانیم یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم؟!

ج - خداوند متعال در کلام وحی (قرآن مجید) هم مکرر به رحمت واسعه ی خود تصریح و تأکید نموده است و هم به تعذیب کفار، منافقین، مشرکین، ظالمین، فاسقین، خائنین و مجرمین. که برای نمونه فقط به دو آیه ی مبارکه استناد می‌گردد:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ * مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ» (غافر، ۳ و ۴)

ترجمه: [خداوند متعال] گناه بخش و توبه پذیر [و] سخت کیفر [و] فراخ نعمت است، خدایی جز او نیست بازگشت به سوی اوست * جز آنهایی که کفر ورزیدند [کسی] در آیات خدا ستیزه نمی‌کنند پس رفت و آمدشان در شهرها (کثرت، تمول و تمتع زودگذر، تبلیغات و ...) تو را دستخوش فریب نگرداند.

«نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» (الحجر، ۴۹ و ۵۰)

ترجمه: [ای پیامبر (ص)] به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده ی مهربان * و این که عذاب من عذابی است دردناک.

شبهه ۲۵: کدام آیات قرآن و یا احادیث و روایات در تشیع و تسنن به «رجعت» استناد دارد؟ (۱۳ مرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: رجعت مصدر مَرَّه از ماده رجوع است. در قرآن کریم و احادیث نیز واژه های متفاوتی برای این معنا وجود دارد، مانند: رجعت، ایاب، کرّه، ردّ، حشر که مشهورترین آنها در این بحث، همان «رجعت» می باشد.

شیخ مفید^(د) در معنا و منظور «رجعت» می نویسد: «خداوند گروهی از اموات را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی دیگر را ذلیل می کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، مظلومان را بر ظالمان و ستمگران غلبه می دهد، این واقعه هنگام ظهور مهدی آل محمد^(علیهم السلام) رخ خواهد داد. (حرّ عاملی، محمد بن حسن، الايقاظ من الهمجة بالبرهان علی الرجعة، صص ۱۴۱ - ۱۴۰)

قرآن کریم:

به تصریح قرآن کریم، رجعت در اقوام گذشته نیز واقع شده است و آیاتی نیز [با واژه های متفاوت] تصریح به رجعت در آینده دارد. مستندات بیان دارد که به تفسیر ائمه اطهار^(ع)، حدود ۷۰ آیه به مقوله رجعت تصریح و اشاره دارد که به دو آیه ی ذیل اشاره می گردد:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ بُكَدِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (النمل، ۸۳)

ترجمه: و روزی که از هر امتی گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، محشور کرده و سپس آنها نگه داشته می شوند.

بدیهی است که منظور آیه، روز محشر و قیامت نمی باشد. چرا که در قیامت همگان محشور می گردند و نه گروهی از مردم یا گروهی از مکذبین.

حدیث:

* مردی به امام صادق^(ع) عرضه داشت: که اهل سنت گمان کرده اند که آیه «روزی که از هر امتی گروهی را محشور می کنیم» مربوط به قیامت است حضرت در پاسخ فرمود: آیا چنین است که خداوند روز قیامت از هر امتی تنها گروهی را محشور کرده و بقیه را رها می سازد؟ خیر، این گونه نیست ولیکن آیه در مورد رجعت است. اما آیه قیامت آن است که می فرماید: «همه را محشور ساخته و از احدی چشم پوشی نمی کنیم.» (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵۲)

قرآن کریم:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (غافر، ۷۱)

ترجمه: در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم.

حدیث:

* امام صادق^(علیه السلام) فرمودند: به خدا سوگند این آیه در مورد رجعت است، مگر نمی دانید که پیامبران بسیاری در این دنیا کشته شدند و نصرت خداوند به آنان نرسید؟ امامان کشته شدند و نصرت خداوند شامل حال آنها نشد، این آیه در رجعت محقق خواهد شد.

و نیز فرمودند:

* از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و نیز متعه ما را حلال نشمرد.

(بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۹۲ و ۱۲۱)

* و نیز فرمودند: روزهای الهی سه تاست: روزی که قائم [آل محمد^(ص)] قیام خواهد کرد، روز رجعت و روز قیامت. (صدوق، محمد بن علی بن الحسین، معانی الاخبار، ص ۳۶۶)

چند نکته:

در دعا و زیاراتی که از معصومین^(ع) رسیده است، به مسئله ی «رجعت» تصریح شده است، چنانچه دعای عهد برای مسئلت همین رجعت در زمان ظهور و حکومت آن حضرت می باشد:

«اللَّهُمَّ إِنَّ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَيَّ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي، شَاهِرًا سَيِّغِي، مُجَرِّدًا قَنَاتِي، مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.»

ترجمه: پروردگارا اگر میان من و او موت که بر تمام بندگان قضای حتمی قرار داده ای جدایی افکند پس مرا از قبر برانگیز در حالی که کفنم را ازار خود کرده و شمشیرم را از نیام برکشیده و لبیک گویان دعوتش را که بر تمام مردم شهر و دیار عالم لازم الاجابه است اجابت کنم.

و یا در زیارات وارده، مانند زیارت حضرت ابوالفضل العباس^(علیه السلام) می خوانیم: «إِنِّي بكم و بإبائكم من المؤمنين» - یعنی من از ایمان آورندگان به شما و بازگشتتان هستم.

* در احادیث و روایات تصریح شده است که بر جنازه ی مطهر امام معصوم^(ع)، جز امام معصوم^(ع) نماز نمی خواند و کسی او را جز معصوم^(ع) تدفین نمی نماید. و همچنین تصریح شده آخرین کسی که از دنیا می رود، امام است و ابلیس در نهایت به دست رسول خدا^(ص) کشته می شود و نیز تصریح شده که امام حسین^(ع) حکومت خواهند داشت ...، و تحقق این امور، ضرورت رجعت را به اثبات می رساند.

* رجعت، از نمونه تجلیات عدل الهی است. چرا که اولاً وعده نصرت الهی به انبیا و رسل و ائمه اطهارش^(ع) تحقق می یابد و ثانیاً مؤمنی که به واسطه ی شهادت از ادامه ی حیات و بندگی پروردگار عالم در دنیا محروم شده برمی گردد و پس از گذران عمر با مرگ طبیعی از دنیا می رود و مؤمنی که شرایط زمانی و مکانی برای شهادتش مهیا نبود تا به این فیض برسد (اگر خواست) رجعت یافته و به فیض شهادت نایل می گردد.

اهل سنت:

اگرچه در میان اهل سنت، خلیفه دوم عمر، اولین کسی بود که بر «رجعت» اذعان کرد و گفت رسول خدا^(ص) نمرده، بلکه چون عیسی^(ع) به آسمان رفته و باز می گردد، اما قریب به اتفاق علمایشان [چون طبری] به رجعت اعتقادی ندارند و برخی نیز چون «ابن کثیر» به صورت گذرا به آن اذعان کرده اند.

شبهه ۲۶: در سائیتی که مخالف همه ی ادیان است آمده بود: «من وقتی کار خوبی می‌کنم احساس خوبی دارم و وقتی کار بدی می‌کنم عذاب وجدان دارم و این دین من است» جواب چیست؟ لطفاً به صورت مستدل و منطقی پاسخ دهید. (۲۴ مرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: بستگی دارد که تعریف از «دین» چه باشد و آن تعریف درست و جامع هم باشد یا خیر؟ و تعریف ملاک وجدان چه باشد؟ ممکن است امری وجدان کسی را به درد آورد و وجدان دیگری را به درد نیاورد. در این صورت ملاک حقانیت چیست؟

هر کسی می‌تواند هر راه و روشی را انتخاب کند و بگوید «این دین من است». و به طور کلی نوع نگاه، چگونگی هدفمندی و روش زندگی هر کسی، دین اوست. بر این اساس هیچ کس بی دین نیست و حتی کافران نیز دینی مخصوص خود دارند. لذا فرمود که به آنها بگو:

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (الکافرون، ۶)

ترجمه: دین شما برای شما و دین من نیز برای خودم.

پس هر کس حتماً دینی دارد. اما این که این دین درست و جامع است یا خیر؟ و همان است که باید باشد یا خیر؟ مطابق با حقایق عالم هستی می‌باشد یا خیر؟ امر و مقوله‌ای دیگری است.

الف - هزاران تعریف برای «دین» ارائه شده است. اما اگر در یک جمله دین را «مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی که برای اداره ی جامعه ی انسانی و پرورش انسان‌ها می‌باشد» بدانیم، آن وقت این سؤال پیش می‌آید که «حال کدام دین صحیح و جامع است؟» و این که «از کجا معلوم می‌شود؟ راه اثبات یا ملاک و محک چیست؟»

ب - البته که اگر فطرتی روشن و وجدانی بیدار باشد، انسان از کار خوب خود یا دیگران خوشش می‌آید و از کار بد خود یا دیگران بدش می‌آید. این قانون خلقت خداست و فرمود:

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۸)

ترجمه: سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن (انسان) الهام کرد.

اما نباید فراموش کرد که عقل، فطرت و وجدان، به واسطه ی سلطه و تبعیت نفس، محجوب نیز می‌گردد.

ج - وقتی تنها ملاک «من» باشد و آدمی بگوید من از کار خوب خوشم می‌آید و از کار بد بدم می‌آید و این دین من است، نتیجه این می‌شود که مانند پست مدرنیست‌های امروزی بگوید: پس ارزشی وجود ندارد. بلکه هر چه من خوشم بیاید، همان خوب است و هر چه بدم بیاید همان بد است! در چنین دینی، نه عقل حجیت دارد و نه وحی و نه وجدان. دیگر سخن حق را نمی‌شود و حقایق عالم هستی را نمی‌بیند و فهم نمی‌کند. بلکه ملاک و محک یا بهتر بگوییم، معبود و إله انسان «من» یا همان هوای نفس او می‌شود. و این همان دینی است که خداوند متعال راجع به اتباع آن فرمود:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجنه، ۲۳)

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی‌گیرید؟!

واژه‌ی «وجدان» در این نوع نگاه، فقط کلمه‌ای خوشایند است برای تطهیر تبعیت از هوای نفس. و تبعیت از هوای نفس، روش زندگی حیوان است و نه انسانی که عقل دارد. از این رو خداوند متعال می‌فرماید افراد بسیاری را می‌بینید که ظاهرشان شبیه انسان است و اتفاقاً حرف‌های به ظاهر اندیشمندانه یا به اصطلاح

امروزی روشنفکرانه‌ای نیز می‌زنند و شما نیز به حسب ظاهر گمان می‌کنید که انسان‌های روشن و فهمیده‌ای هستند، اما چون ملاک آنها، همچون حیوانات، هوای نفس است، آنها نیز حیوان هستند و مانند حیوانات زندگی می‌کنند.

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۳ و ۴۴)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می‌توانی] ضامن او باشی * یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه‌ترند.

تذکر: برخی گمان کرده‌اند یا ضدتبلیغ می‌کنند که در قرآن فحش آمده است. در صورتی که این فحش نیست، بلکه بیان انسان‌شناسی از طرف خالق اوست. می‌فرماید: برخی مثل جماد هستند، برخی دیگر زندگی نباتی دارند، برخی در مرحله ی حیوانی درجا زده‌اند و برخی که از عقل پیروی می‌کنند (و عقل نیز اثبات خدا و وحی می‌نماید) به مرحله ی انسانی رسیده و پیرو شریعت الهی می‌شوند.

د - دقت شود که «خوب و بد حقیقی»، شعاری، اعتباری و قراردادی نیست و پیرو نظر یا رأی اکثریت نیز نمی‌باشد، بلکه متناسب با «هدف حقیقی» تعریف می‌شود. و بدیهی است که هر کسی اهداف و هدفی غایی دارد، اما همه ی اهداف صحیح و پسندیده نیستند. بلکه آن اهداف و هدف نهایی ای صحیح است که منطبق با حقایق عالم هستی باشد.

به عنوان مثال: برای کسی که آغاز و پایان زندگی را به جز حیات مادی در این دنیا نمی‌بیند، سخنان و باید و نبایدهای اخلاقی و ارزشی هیچ منطقی ندارد و الفاظی چون وجدان نیز فقط بازی با کلمات است. نمی‌تواند بگوید: سرقت، تجاوز، قتل، دروغ، غیبت، ربا، ظلم، استکبار، نسل کشی و ... بد است! چرا که چون به جز حیات دنیوی را نمی‌بیند و قائل نیست، هر چه به حسب ظاهر به حیات دنیوی او فایده‌ای برساند و یا لذتی از آن ببرد، باید خوب تلقی شود. لذا در تعاریف پست مدرنی امروزی (که موافق اهداف ستمگران تبیین، تعریف و تبلیغ می‌گردد)، خوب و بد و ارزش‌ها نسبی هستند و هر آنچه به انسان (البته با دید مادی) فایده‌ای برساند و انسان لذتی از آن ببرد، خوب و ارزش است. در این دیدگاه، وجدان نیز تعریف دیگری می‌یابد و به گونه‌ای عمل می‌کند و کارشان را خوب و درست نشان می‌دهد. در واقع همان مفهومی که در قرآن می‌فرماید: شیطان اعمالشان را زینت می‌بخشد.

به عنوان مثالی در سطح کلان: مسلمان‌کشی راه می‌اندازند، کشورگشایی می‌کنند، نظام سلطه را به هر طریقی، از دروغ گفتن به مردم خود گرفته تا جنایات هولناک، حاکم می‌کنند، و در توجیه می‌گویند: به خاطر حفظ منافع لازم است. و برای مشروعیت بخشیدن به ظلم‌ها و جنایات خود، قوانین متفاوت نیز وضع می‌کنند و به آن رأی می‌دهند، تا بگویند موافق نظر اکثریت است و دچار وجدان درد نیز نگردند.

شبهه ۲۷: در سایت ضد دین آمده بود: «دین بهترین وسیله برای ساکت نگه داشتن عوام است» پاسخ چیست؟ (۲۴ مرداد ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: این حرف و ادعا، جدید نیست. در قرون گذشته نیز بسیار گفته شده است و مشهورترین آن به مارکس تعلق دارد که گفته بود: «دین افیون جامعه است - یا افیون ملت‌هاست».

در بررسی این ادعا، یا بهتر بگوییم این اتهام (البته وقتی نسبت به اسلام بیان می‌گردد)، لازم است به سه نکته بسیار مهم توجه کنیم:

الف - دین شما نه، دین من آری:

همان طور که پیشتر نیز مکرر بیان شد (۱)، مفهوم دین به طور کلی، از یک سو چگونگی نگرش به جهان یا همان جهان‌بینی است که بخش نظری و اعتقادی را شامل می‌گردد و از سوی دیگر تبیین چه باید کردها و چه نباید کردها (شریعت) است که بخش عملی را شامل می‌شود.

بنابراین احدی در عالم وجود ندارد که دین نداشته باشد. چه دین حق و چه دین باطل. بالاخره هر کسی نوع نگرشی به جهان هستی دارد، مبدأ و غایتی را متصور شده و باور دارد و براساس آن، باید‌ها و نبایدهایی را برای ساختار شخص و جامعه جهت رسیدن، لازم می‌داند. از این رو حتی کفار نیز معبودی [هدف نهایی که به آن تعلق و وابستگی دارند و در واقع بندگی و عبادت او را می‌کنند - اگرچه ثروت، قدرت یا شهوت باشد] دارند و برای رسیدن به آن هدف، قوانین یا باید‌ها و نبایدهایی را قائل هستند. لذا خداوند متعال در سوره ی الکافرون به دینداری کفار تصریح کرده و می‌فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * ... لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِي» (الکافرون، ۱ تا ۶)

ترجمه: بگو ای کافران * آنچه می‌پرستید نمی‌پرستم * و آنچه می‌پرستم [را] شما نمی‌پرستید * ... دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.

در نتیجه باید دانست که از شیطان پرستی و فراماسون گرفته تا صهیونیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، فمینیسم ... و سایر ایسم های قدیمی یا جدید، همه نوعی دین هستند که از جهان بینی و شریعت خاص خود برخوردار می‌باشند. پس در اصل دینداری همه مشترک هستند، و تفاوت در ادیان است. و این که می‌گویند «دین افیون جامعه است»، بدین منظور است که دین شما افیون است، ولی دین من خوب است. **یعنی دین تو نه، و دین من آری.**

از این رو خداوند متعال که خالق عالم هستی است، می‌فرماید: دین نزد من فقط اسلام است. یعنی برای کسی که با به کارگیری دو ابزار مهم شناخت که عبارتند از «عقل و وحی» به حقایق این عالم پی برده و به خدا ایمان آورده و غایت نهایی (معاد) را عود و بازگشت به سوی او می‌دانند، دین فقط اسلام است. یعنی وقتی به این غایت رسیدید و همه در محضر او محشور شدید، هیچ دینی به جز اسلام پذیرفته نخواهد شد:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران، ۱۹)

ترجمه: در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آن که علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه ی حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زود شمار (سریع الحساب) است.

ب - این شعار فریبنده (دین افیون ملت‌هاست)، پس از رنسانس و در مقابل کلیسای گالیله کش اوج گرفت و سپس با تاسی سایر دین سازان مدرن فراگیر شد. اسلام را نه آن روز شناختند و نه امروز. و امروز نیز به خاطر بیداری ملت‌ها با آن دشمنی می‌کنند.

ج - بدیهی است معنای افیون، یا تخدیر، یا ساکت نگه داشتن ملت‌ها برای اسلام عزیز که دعوت را با امر به مطالعه عالم هستی (اِقراء) آغاز نموده و می فرماید دین را برای قیام به قسط (در ساختار خود و جامعه) فرستادم، و امر به قیام در برابر ظلم و ظالم می‌نماید، و تصریح دارد که عالم و جاهل، کور بی بصیرت و بینا، متقی و فاسق، اهل سکون و اهل مجاهدت ... و خلاصه اهل حق و اهل باطل یکسان نیستند، و همه را به بیداری، بصیرت و عدالت گرایي دعوت می‌نماید، صدق نمی‌کند.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسِهِمْ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (الرعد، ۱۶)

ترجمه: بگو پروردگار آسمانها و زمین کیست بگو خدا بگو پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند بگو آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکیها و روشنایی برابرند یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است بگو خدا آفریننده ی هر چیزی است و اوست یگانه ی قهار.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (المائدة، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت‌شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۹۵)

ترجمه: (هرگز) مؤمنینی که خانه نشینانی ضرر (صدمه) دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده و [لی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

نتیجه: پس اگر از اسلام و قرآن فقط همین چند آیه را مطالعه کرده و در آن تدبر نمایند، مبرهن می‌گردد که نه تنها دین اسلام افیون نبوده و به حرکت، رشد، کمال و عدالت خواهی وامی دارد، بلکه ادیانی که دعوت به کفر، الحاد، پوچ‌گرایی، اکتفا به زندگی و لذات حیوانی، جهالت و بی بصیرتی می‌کنند، افیون جامعه و موجب سکون ملت‌ها و سهولت سلطه استکبار می‌باشند.

شبهه ۲۸: آیا این که در سایت‌های ضدین مطرح می‌کنند «وجود خدا را با علم نه می‌توان رد کرد نه می‌توان ثابت کرد و طبق این گفته می‌توان گفت که عقل آدمی خدا را قبول ندارد» درست است؟

(۱۱ شهریور ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: خیر درست نیست. دست کم باید نتیجه بگیرند که عقل آدمی نیز مانند علمش مردد می‌ماند که هست یا نیست؟ نه این که حکم کنند نیست، یا عقل قبول ندارد.

این شبهه افکنان با ظرافت تمام خلط مبحث می‌کنند تا خواننده را ناخودآگاه دچار تشکیک کنند. چنانچه اگر دقت کنید، سخن از موضوع و میدان «علم» به میان می‌آورند و نتیجه را در عرصه ی «عقل» بیان می‌دارند!

علم یک معنای عام دارد که به هر گونه دانایی اطلاق می‌گردد. اما یک معنای خاص دارد که به «علم تجربی» اطلاق می‌گردد. وقتی بیان می‌شود که «وجود خداوند متعال با علم قابل اثبات یا نفی نیست»، منظور همان علم تجربی است.

منکران خداوند متعال و هر چه که به آن «ماوراء الطبیعه» اطلاق می‌گردد همیشه مدعی بودند و هستند که چیزی جز طبیعت که با حواس قابل درک و شناخت هستند وجود ندارد، لذا فقط وجود چیزی را قبول داریم که به حواس درآید و با ابزارهای طبیعی (علم تجربی) قابل شناخت باشد. پس چون خدا حس نمی‌شود و دارای وزن، رنگ، بو، حجم، چگالی و ابعاد نیست، وجود ندارد. [اگرچه اصل ادعا و استدلال غلط و باطلشان نیز یک استنتاج عقلی است و در حیطه ی علم تجربی جایگاهی ندارد].

در پاسخ آنان بیان می‌گردد:

الف - اگر شما به جز علم تجربی را قبول ندارید و مدعی هستید که وجود خدا با تجربه ی علمی اثبات نمی‌گردد، عدم وجود او نیز با علم تجربی قابل اثبات نمی‌باشد، پس نمی‌توانید حکم به نبودنش بدهید. پس این حکم (البته عقلی) با استناد به حیطه ی علم تجربی نیز غلط و باطل است. لذا فقط می‌توانید بگویید: «شاید باشد، شاید هم نباشد، ما نمی‌دانیم» و این اصل فقط اختصاص به موضوع وجود خدا ندارد، علم تجربی مگر می‌تواند منکر وجود موجودات یا سیاراتی شود که آنها را هنوز نشناخته است و مدعی شود: فقط آنچه را ما تاکنون شناخته‌ایم وجود دارد؟

حکایت:

یکی از همین ماتریالیست‌ها که در قدیم به آنها «دهریون - طبیعت گرا ماده‌گرا یا تجربیون» اطلاق می‌شد، نزد امام صادق^(ع) آمد و همین بحث را مطرح نمود. ایشان از راه علم تجربی مورد قبول وی وارد شدند و سؤال نمودند: آیا به قعر زمین رفته‌ای یا می‌توانی بروی؟ گفت: خیر. پرسیدند: آیا به اوج همه ی آسمان‌ها رفته‌ای یا می‌توانی بروی؟ گفت: خیر. فرمودند: پس چگونه حکم می‌کنی که خدایی نیست، شاید در گوشه‌ای از زمین یا آسمان خدایی باشد؟! گفت: درست می‌فرمایید. امام^(ع) ادامه دادند: پس تو (براساس علم تجربی) نمی‌توانی بگویی که خدایی نیست، بگو شاید باشد، شاید هم نباشد. او هم قبول کرد و از مرحله ی انکار صرف به مرحله ی تشکیک رسید.

ب - نکته ی مهم دیگر آن که نه فقط وجود خداوند متعال، بلکه «وجود» هیچ موجود دیگری نیز با علم تجربی به اثبات نمی‌رسد، بلکه با ادله ی عقلی به اثبات می‌رسد و همه ی مکشوفات علم تجربی نیز به حکم عقل به اثبات می‌رسند. همین که انسان می‌گوید: «من این کوه بزرگ را با چشم می‌بینم، پس هست»، براساس اصل عقلی [علت و معلول] یک نتیجه‌ی عقلی گرفته است. وقتی می‌گوید: فلان ویروس سبب (علت) پدید آمدن (معلول) فلان بیماری می‌باشد، یک نتیجه ی عقلی گرفته است. حس (علم تجربی) فقط اطلاعاتی از سطح محسوس را منتقل می‌کند و این عقل است که نتیجه گرفته و حکم می‌کند. وگرنه عالم تجربی با دیدن یک توپ در حال حرکت، حس نمی‌کند که لابد محرکی وجود داشته است. و این حکم کار عقل است. به طور کلی اثبات یا نفی «وجود» کار عقل است و نه علم تجربی. استدلال در نفی و اثبات هر چیزی نیز کار عقل است و نه علم تجربی. استنتاج و صدور حکم نیز کار عقل است و نه علم تجربی. اگر شواهدی مثل اثر انگشت، دی ان ای یا ... از قاتلی پیدا شد، خود این شواهد حسی، هیچ نتیجه ای را حکم

نمی‌کنند، بلکه عقل براساس شواهد و مبتنی بر بدیهیات عقلی (علت و معلول، اثر و مؤثر، رد تناقض و ...) حکم می‌کند.

ج - اثبات وجود یا عدم خداوند سبحان نیز کار عقل است و نه کار حس. خدایی که محسوس باشد، محدود است و موجود محدود حتماً ناقص است و هر ناقصی برای اصل وجود خود نیز نیاز به غیر دارد و بقای آن نیز مستلزم بقای علتش است. پس چنین خدایی اصلاً خدا نیست. خدایی که محسوس باشد و قابل شناخت علم تجربی باشد، حتماً قابل تجزیه و ترکیب است و به اجزای خود نیز نیازمند است و اینها همه از مشخصه‌های پدیده و جرم هستند و نه پدید آورنده.

پس همان طور که عقل می‌تواند براساس محسوسات حکم عقلی به وجود علت و معلول، حرکت و محرک، حادث و محدث و ... نماید، با دیدن اسما و نشانه‌های الهی در عالم خلقت نیز می‌تواند حکم به وجود هستی محض، پدید آورنده‌ای که خودش دیگر پدیده نباشد، و بالتبع محدود و نیازمند نباشد، طبعاً دوئیت بردار نباشد و ... بنماید.

دقت شود که نه فقط خداوند متعال، بلکه همه چیز با آثارش شناخته می‌شود و نه با ذاتش. اگر به شما بگویند: انسان، درخت، حیوانی چون شیر یا گوسفند، یا یک جرم آسمانی، یا یک ویروس را تعریف کنید، با آثارش مانند: ابعاد، رنگ، بو، وزن، چگالی، ملیت، جنسیت، خواص و ... معرفی می‌کنید و نه با ذاتش. خداند متعال نیز با اسما و آثارش به حکم عقل قابل شناخت و اثبات است.

پس این که می‌گویند «خدا چون با علم قابل اثبات یا نفی نیست، پس عقل آن را قبول ندارد»، فقط بازی با کلمات در جمله‌بندی انحرافی است. چنانچه دست کم باید می‌گفتند: «چون به علم قابل اثبات یا نفی نیست، پس به عقل هم قابل اثبات یا نفی نیست» نه این که در اولی مردد بمانند و در خصوص عقل حکم قطعی به عدم وجود دهند.

شبهه ۲۹: دلایلی که در رد وجود خدا می‌آورند را مختصر بیان نمایید. آیا فلاسفه ما با آنها بحث کرده و موفق هم شده‌اند؟ می‌گویند نظم عالم فیزیکی است و دلیلی بر اثبات وجود خدا نیست. (تکرار به دلیل تقاضا)
(۱۰ تیر ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: در خصوص ذکر دلایلی که در رد خدا می‌آورند، مثل این است بخواهند بیان کنید: «دو دو تا، چند تا نمی‌شود؟» بدیهی است که چون مصداق باطل است، دچار کثرت شده و حد و مرزی هم ندارد. اما در عین حال و به ناچار همه در چارچوب معینی قرار گرفته و به ریشه‌های واحدی می‌رسند:

* یا می‌گویند: اصلاً ماوراء الطبیعه‌ای وجود ندارد چه رسد به خدا. (ماده گرایی یا همان ماتریالیسم) - مانند تمامی منکرین و کفار ماتریالیسم.

* یا می‌گویند: خدا، این خدایی که شما می‌گویید نیست و خدا یا خدایان دیگری وجود دارد. - مانند تمامی مشرکین.

* یا می‌گویند: خدا یا آفریدگار این است که ما می‌گوییم (خواه بت باشد یا شخص یا طاغوت و ...). مانند خدای مسیحیت یا یهودیت امروزی، فرعون گمراهی گذشته و حال و خدایان بسیاری از مکاتب بشری چون بودیسم،

الف - اما مهم این است که هیچ کدام در گذشته و حال، دلیل و برهانی بر اثبات ادعای خود ارائه نکرده‌اند که بشود به دلایل آنها اشاره نمود، بلکه همگی و بدون استثنا فقط «نظریه» یا شعار خرافی داده‌اند.

دقت شود که «نظریه» اگر به اثبات عقلی یا علمی برسد، دیگر «نظریه» نیست و به صورت یک اصل و قانون خدشه‌ناپذیر در عرصه «علم» مطرح می‌گردد و همه مجبور به پذیرش آن می‌شوند، مگر آن که بخواهند بر جهالت خود تعصب بورزند. اما تا زمانی که به اثبات عقلی یا علمی (تجربی) نرسیده است، فقط «نظریه» است و نظریه نیز چیزی جز «گمان» نیست. و گمان نیز «دلیل و برهان» نیست. نمی‌توان گفت: آنچه من می‌گویم باید مورد قبول واقع شود و دلیل من نیز «گمان من» است. چون چنین گمان کردم، همه قبول کنید که چنین است. هر روز نظریه‌ی جدید و مغایری از پیدایش، نظم و اول و آخر جهان می‌دهند، در حالی که حقیقت هستی واحد است و یک نظم معینی نیز بر آن حاکم می‌باشد.

متأسفانه جهان غرب به رغم آن که خودشان با دلایل صحیح ابطال نظریات را یکی پس از دیگری بیان می‌دارند، به جهان سوم و به ویژه جهان اسلام و ... القا و تحمیل می‌کنند که آنچه از سوی غرب به عنوان «نظریه» بیان می‌گردد را همگان باید به عنوان یک اصل و قانون عقلی و علمی بپذیرند! و زمان کنار گذاشتن آن «نظریه» و گرویدن به نظریه جدید را نیز ما خودمان اعلام می‌کنیم!

اما خداوند حکیم و علیم در آموزه‌های قرآنی و اسلامی تأکید می‌نماید که مبدا پیرو نظریه شوید، چرا که نظریه فقط ظن و گمان است و به هیچ وجهی جای علم و حقیقت علمی را نمی‌گیرد:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۳۶)

ترجمه: و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند آری خدا به آنچه می‌کنند داناست.

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

دقت شود که «نظریه»، اگر فقط خرافه نبوده و بر پایه‌ی پیش فرضها و شواهد نزدیکی استوار باشد، فقط می‌تواند مقدمه‌ی مناسبی برای تحقیق و کشف علم (بطلان یا اثبات) نظریه باشد، لذا قبل از اثبات هیچ

ارزشی برای قبول و پیروی ندارد. و منکرین وجود خداوند واحد و سبحان نیز تاکنون هیچ دلیلی اقامه نکرده اند که منطبق با عقل و علم باشد. بلکه همه نظریه بوده است.

ب - اما در خصوص فیزیکی بودن نظم عالم. مگر قرار است اگر ناظم نظم خداوند متعال باشد [که هست]، دیگر قوانین علمی و قابل کشف بر عالم حکم فرما نباشد. خداوند متعال حکیم و علیم است و آنچه در عالم به چشم مادی می بینیم، یا به حواس درک می کنیم و یا با عقل می شناسیم، همه تجلی همان علم و قدرت الهی است و اساساً اگر خلقت و نظم عالم بر اساس قواعد علمی نباشد، قانونمند نبوده و قابل شناخت نیز نخواهد بود و آن وقت جای دارد که انسان در وجود خداوند حکیم و علیم تشکیک نماید. پس همان نظمی که در عرصه ی ارتباط و آثار عناصر مادی نامش را «فیزیک» گذاشته ایم، خود دلیل بر وجود ناظم است. نه این که ناظمی به نام «فیزیک» بوده و بعد او نظم را پدید آورده است!

دقت شود که متأسفانه دانشمندان ماده گرا (ماتریالیست)، گمان می کنند که هر کشف یا دستاورد علمی، لابد می تواند بهانه ای برای رد خدا باشد، در حالی که همان کشف دلیل دیگری در اثبات «وجود» است.

یکی از فضانوردان امریکایی، وقتی از جو خارج شد، در اولین پیام رادیویی خود (بر اساس دیکته ی هدفداری که به او شده بود) گفت: «هر چه بالاتر می روم، خدایی نمی بینم». این پیام به صورت یک شعار تبلیغاتی به تمامی جهان مخابره شد و کسی هم به او نگفت که چقدر سخن جاهلانه ای گفتی! چرا که اولاً آن خدایی که به چشم غیرمسلح یا مسلح تو (مثل رادار) دیده شود، حتماً ماده، پدیده و مخلوق است و دیگر خدا نیست، و ثانیاً اگر فقط قائل به «تجربه حی سی» هستی، خوب کمی بالاتر برو، به راست و چپ برو، شاید خدایی باشد. چه شد که گمان کردی حتماً باید خدا در مسیر کوتاه و محدود تو و رادارت قرار گرفته باشد؟ چقدر از عالم هستی ماده را در این سفر کوتاه دیدی که چنین حکم کردی؟ مگر یک ماده گرا، بدون آن که همه ی عالم هستی را نظاره ی عینی و علمی کرده باشد، می تواند بگوید که ذره ای هست یا نیست؟ یا خدایی هست یا نیست؟!

د - ادعاهای منکرین وجود به صورت ریشه ای همه در قرآن مجید بیان گردیده است و کسی تا کنون حرف جدیدی که در قرآن به ریشه ی آن اشاره شده باشد بیان ننموده است. و البته که ائمه^(ع)، علما و فلاسفه اسلامی با آنها بحث نموده و یا نظریاتشان را مورد نقد و بررسی قرار داده و چون متکی به وحی و عقل (حق) بودند، همیشه موفق بوده اند.

به عنوان مثال می توانید به بحث های امام صادق^(ع) که در کتاب اصول کافی (ج ۱، کتاب التوحید) مندرج است مراجعه کنید و یا از علمای جدید کتبی چون: اصول فلسفه و روش رئالیسم، از مرحوم علامه طباطبایی با پی نوشت های شهید آیت الله مطهری، یا همچنین کتاب «فلسفه ی ما» تألیف شهید آیت الله محمد باقر صدر و یا کتب و مباحث مرحوم علامه آیت الله جعفری با دانشمندان معاصر را مطالعه نمایید.

مرتبط:

آیا این که در سایت های ضد دین مطرح می کنند «وجود خدا را با علم نه می توان رد کرد نه می توان ثابت کرد و طبق این گفته میتوان گفت که عقل آدمی خدا را قبول ندارد» درست است؟

شبهه ۲۰: رحمت خدا بر غضبش غلبه دارد و نیز یأس از رحمت بخشوده نمی‌شود به چه معناست؟

(۲۲ شهریور ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: عالم خلقت [چه عالم دنیا و ماده و چه عوالم دیگر] بر اساس حکمت، علم و نظم استوار شده است، لذا هر چیزی دارای جسم، روح و ملکوت است و هر عملی نیز دارای ظاهر و باطن و تأثیر و تأثراتی است و قوانین لازم الهی نیز بر همه آنها حاکم می‌باشد.

اگر قوانین حاکم فقط بر پایه ی عدل استوار باشد، لازم می‌آید که هر معصیت و گناهی در همان زمان ارتکاب مستوجب عواقب و عذابش گردد. چنانچه در عالم ماده اگر دست را روی آتش بگیریم می‌سوزد. چرا که عذاب بر اساس قوانین حاکم بر خلقت است و در ذات همان عمل قرار دارد نه آن که از جای دیگری داده شود. چنانچه فرمود آتش جهنم خود همین گناهکاران و اعمالشان است. و فرمود جهنم بر کافرین از هم اکنون محیط است. و فرمود کسانی که مال یتیم می‌خورند، آتش به شکم‌های خود می‌ریزند و

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمًّا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقره، ۱۷۴)

ترجمه: کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند آنان جز آتش در شکم‌های خویش فرو نبرند و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت و پاکشان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت.

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (النساء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

چنین حالتی که هر عمل خوبی فقط به اندازه‌ی خودش اجر داشته باشد و هر عمل بدی در جا نتیجه دهد، می‌شود «نظام عدل».

ما اگر فرمود این نظام فقط بر پایه ی «عدل» من استوار نمی‌باشد، بلکه نه تنها بر قاعده ی «فضل» و «رحمت» من نیز استوار است، بلکه فضل و رحمتم سبقت دارد، دیگر همه چیز متغیر می‌شود. که البته این تغییر نیز نظامند است. مثلاً «صله ی ارحام» علتی می‌شود برای معلولی به نام «طول عمر».

از این رو در پاسخ حضرت موسی^(ع) که از او تقاضای رحمت می‌نماید، می‌فرماید: عذابم به هر کس که بخواهم تعلق می‌گیرد، اما رحمت من همه را تحت پوشش می‌گیرد:

«وَكَتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...» (الأعراف، ۱۵۶)

ترجمه: (موسی پس از طلب مغفرت و رحمت - آیات قبل - درخواست نمود) و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت [نیز] زیرا که ما به سوی تو بازگشته‌ایم، فرمود عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین امام علی^(ع) نیز برای طلب مغفرت و رحمت الهی، در دعای کمیل، او را به همین رحمت واسعه قسم داده و عرض می‌نماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ».

این همان غلبه یا سبقت رحمت بر غضب و بالتبع عذاب است. یا اگر فرمود حتی به کافرین مهلت می‌دهم:

«وَدَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلُكُمْ قَلِيلًا» (المزمل، ۱۱)

ترجمه: و مرا با تکذیب‌کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلت‌شان ده.

و یا اگر فرمود مجرمین را به حد معصیتشان عذاب می‌کنم و به کسی به اندازه ی هسته ی خردلی ظلم نمی‌شود، اما اجر مؤمنین و صالحین را بیشتر و زیادتیر از آنچه کردند و بی‌حساب می‌دهم، و یا اگر فرمود فوری شامل بازتاب و اثر عمل سوءتان نمی‌کنم، باب توبه باز است، از رحمت من ناامید نگردید، اگر بازگردید و توبه کنید من همه ی گناهان را می‌بخشم (البته منظور حق الناس نیست)، اینها همه معنا و مصادیق سبقت «رحمت» بر غضب و عذاب است:

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (النور، ۳۸)

ترجمه: تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد.

* بدیهی است کسی که از رحمت خدا ناامید باشد، اولاً او را نشناخته است، ثانیاً به او اتهام بی‌رحمی زده است و ثالثاً چون خدا را رحمان و رحیم نشناخته و امیدی به رحمت او نداشته، در پی کسب آن اقدامی ننموده است. نه توبه کرده، نه طلب مغفرت نموده و نه خواستار رحمت گردیده است. پس از «بخشش» که خود از مهمترین مصادیق رحمت است، محروم می‌ماند. لذا فرمود: دو معصیت هیچ گاه بخشود نمی‌شود، یکی شرک و دیگری ناامیدی از رحمت الهی.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید (به خود ظلم کرده‌اید) از رحمت‌خدا نومید مشوید در حقیقت **خدا همه ی گناهان را می‌آمرزد** که او خود آمرزنده ی مهربان است.